اندیشه سبز

قصه معراج

پیامبر در سفر آسمانی خود چه دید و چه شنید؟
ایا می خواهید حضرت علی را بیشتر بشناسید؟

دفتر سوم

قصهٔ معراج

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

سامانه پیام‌کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰۴۵۶۹

پایگاه اینترنتی نویسنده: سایت نابناک

Nabnak.ir

انتشارات وثوق - قم

تلفکس: ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

فهرست

مقدمه ٤
آغاز سفر معراج ٥
اینجا بیت المقدس است ١٠
سفر در هفت آسمان ١٤
پیش به سوی عرش الهی ٢٦
ورود به بهشت ٢٩
گذر از ملکوت ٣٤
در ساحت قدس الهی ٣٨
پایان سفر آسمانی ٤٤
پی‌نوشت‌ها ٤٩
منابع ٦٧

بیوگرافی مؤلف ٧٥
فهرست کتب نویسنده ٧٦

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

برای تو می‌نویسم!
به راستی که نوشتن برای تو افتخار من است.
ای که عشق حضرت علی علیه‌السلام به سینه‌ات داری!
و چون نام زیبایش را می‌شنوی، اشک شوق در چشم‌هایت حلقه می‌زند.
من می‌خواهم تو را به سفری آسمانی ببرم.
آیا با من می‌آیی؟
من و تو می‌خواهیم به همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آسمان‌ها برویم و ببینیم که در آن بالا، چه خبرهایی بوده است؟
حتماً سؤال می‌کنی که چگونه؟
با خواندن این کتاب، می‌توانی از همهٔ آنچه در سفر معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روی داده است با خبر شوی!
من با مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، این سفر را برایت به تصویر می‌کشم.
امیدوارم که این کتاب برایت مفید باشد.
این کتاب را به مادر مهربان خود، اهدا می‌کنم چرا که مهر او، معراج دل من است.

قم، شهریور ۱۳۸۶
مهدی خدّامیان آرانی

آغاز سفر معراج

از خیلی‌ها سؤال کرده‌ام که دربارهٔ معراج پیامبر چه می‌دانید؟

و این چنین جواب شنیده‌ام: «پیامبرﷺ از مکه به بیت‌المقدس رفت و از آنجا به آسمان‌ها سفر کرد و سپس به مکه بازگشت».

اما در این سفر، جریان‌های زیادی برای پیامبرﷺ پیش آمد که بسیار شنیدنی و جالب است.

حتماً شنیده‌ای که امام صادقؑ، اعتقاد داشتن به معراج پیامبرﷺ را از نشانه‌های شیعه می‌داند.[1]

آری، پیامبر ما با جسم خود (و نه در خواب و خیال)، به‌آسمان‌ها سفر کرد.

اگر ما بخواهیم همراه پیامبر در این سفر باشیم باید خودمان را به آن حضرت برسانیم.

این سفر بعد از نماز عشاء شروع شده و تا صبح به طول خواهد انجامید.[2]

پس بیا خودمان را به شهر مکه برسانیم.

کنار خانهٔ خدا!

داخل «حجر اسماعیل» را نگاه کن!

مولا و آقای خود را شناختی!

او پیامبر توست که امشب قرار است به مهمانی بزرگ خدا برود.[۳]

نگاه کن!

این جبرئیل است که از آسمان به سوی زمین می‌آید.

او تنها نیامده است، دو فرشتهٔ دیگر هم همراه او هستند!

آنها میکائیل و اسرافیل هستند.[۴]

جبرئیل آمده است تا پیامبر را به «معراج» ببرد.

خداوند می‌خواهد تا همهٔ اهل آسمان‌ها به فیض دیدن رسول خدا ﷺ برسند.

او می‌خواهد تا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند از برکت وجود پیامبر استفاده کنند.[۵]

آری، فرشتگان مدت‌ها است که در انتظار چنین شبی بوده‌اند.

شبی که عزیزترین پیامبر خدا به آسمان‌ها می‌آید.

جبرئیل، «بُراق» را می‌آورد.

حتماً می‌گویی «بُراق» چیست؟

براق، مرکبی بهشتی است که خدا برای پیامبر آماده نموده تا پیامبر ما بر آن سوار شود و سفر خود را آغاز کند.

من نمی‌دانم در وصف این براق چه بگویم؟

اگر اجازه بدهی سخن خود رسول خدا ﷺ را برایت نقل کنم که فرمود:

خدا "براق" را برایم آماده ساخت که از دنیا و آنچه در دنیا می‌باشد، بهتر است.[۶]

و تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل!

بُراق، همچون اسب بهشتی، دو بال دارد و با سرعت برق پرواز می‌کند و می‌تواند تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن بپیماید.[۷]

براق، بسیار نورانی است و خداوند او را به انواع جواهرات بهشتی، زینت نموده است.[۸]

او مرکب مخصوص حضرت محمد ﷺ است و تا به حال هیچ کسی بر آن، سوار نشده است.[۹]

گوش کن!

براق، با پیامبر سخن می‌گوید.[۱۰]

ای پیامبر به من قول بده که روز قیامت، مرکبی جز من نداشته باشی.[۱۱]

و پیامبر به او قول می‌دهد که روز قیامت هم "براق"، مرکب او باشد.

و آنگاه سفر آغاز می‌گردد...

آن جا را نگاه کن!

آن زن آرایش کرده، این جا چه می‌کند؟

او برای چه جلو راه پیامبر آمده است؟

گوش کن!

او چه می‌گوید؟

ای محمد!

به من نگاه کن، تا با تو سخن بگویم !

اما پیامبر به او توجهی نمی‌کند.

آیا شما می‌دانید آن زن کیست؟

آیا می‌خواهید نام او را برای شما بگویم؟

نام او «دنیا» است.[۱۲]

اما چرا پیامبر جواب او را نداد؟

اگر پیامبر امشب با «دنیا» سخن می‌گفت، تمام اُمّت او، عاشق دنیا می‌شدند و همواره دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند.[۱۳]

پیامبر به سفر خویش ادامه می‌دهد...

صدای ترسناکی به گوش می‌رسد !

این صدای چیست؟

جبرئیل این چنین پاسخ می‌دهد:

هفتاد سال قبل سنگ بزرگی، به داخل جهنم انداخته شد.

و اکنون آن سنگ به قعر جهنم رسید و این صدا، صدای برخـورد آن سنگ با قعرِ جهنم بود.[۱۴]

خدایا از شرّ آتش جهنم به تو پناه می‌بریم.

سفر ادامه پیدا می‌کند تا اینکه جبرئیل به براق دستور می‌دهد که توقف کند.

ای پیامبر پیاده شو و نماز به جا بیاور !

اینجا سرزمین پاکی است که بعداً به آن مهاجرت خواهی کرد.[۱۵]

اینجا مدینه است !

و پیامبر از براق پیاده می‌شود و نماز می‌خواند.

حتماً می‌دانی که پیامبر در شهر مکه زندگی می‌کند و هنوز به «یثرب» هجرت نکرده است.

اما این سرزمین آنقدر مقام و منزلت دارد که پیامبر، امشب اینجا نماز می‌خواند.

بی‌جهت نیست که تو هم چون پا بر سرزمین مدینه می‌گذاری دلت بی‌قرار می‌شود!

و واقعاً چه جای دنیا را با مدینه عوض می‌کنی!

سفر ادامه پیدا می‌کند...

بعد از مدتی جبرئیل می‌گوید:

ای رسول خدا!

آیا می‌دانی اکنون کجا هستی؟

الآن مقابل مسجد کوفه هستی.[۱۶]

جبرئیل محل مسجد کوفه را نشان پیامبر می‌دهد و می‌گوید:

اینجا جائی است که حضرت آدم و همه پیامبران، در آن نماز خوانده‌اند.[۱۷]

و پیامبر نیز در اینجا نماز می‌خواند.[۱۸]

تو خوب می‌دانی که اینجا یک بیابان است.

هنوز شهر کوفه بنا نشده است و اثری هم از مسجد نیست!

اما اینجا مکان مقدسی است که بعدها در آن مسجد کوفه بنا خواهد شد.

مسجدی که اگر در آن نماز واجب خویش را بخوانی خدا ثواب حج واجب به تو می‌دهد و اگر نماز مستحب بخوانی ثواب عمره خواهی داشت.[۱۹]

اینجا بیت المقدس است

سفر ادامه پیدا می‌کند و پیامبر به «مسجد الأقْصیٰ» نزدیک می‌شود.

مسجد الاقصی، یا بیت المقدس، قبله گاه اول مسلمانان!

آری، اول پیامبر باید به مسجد الاقصی برود و از آنجا به سوی آسمان‌ها پرواز کند.

چرا خداوند پیامبر را از مکه مستقیم به آسمان‌ها نمی‌برد؟

برای اینکه خداوند در این مسجد برای پیامبر برنامهٔ ویژه‌ای دارد.

آیا می‌دانید این برنامه چیست؟

خداوند روح همهٔ پیامبران خود را در این مسجد، جمع کرده است.[۲۰]

چه اجتماع با شکوهی شده است و در مسجد جای سوزن انداختن نیست.[۲۱]

پیامبر سؤال می‌کند:

او کیست که به استقبال من می‌آید؟

جبرئیل می‌گوید:

او پدر شما، حضرت ابراهیم علیه السلام است.[۲۲]

پیامبر به او سلام می‌کند.

گوش کن!

آیا این صدا را می‌شنوی:

ای محمد، جلو برو.[۲۳]

و آرام آرام، صف‌ها را می‌شکافد و جلو می‌رود.

آیا صدای اذان را می‌شنوی؟

این جبرئیل است که به امر خدا، اذان می‌گوید.

اذان تمام می‌شود.

و آنگاه جبرئیل می‌گوید:

ای محمد!

در محراب بایست و نماز را اقامه کن!

نماز بر پا می‌شود.

و فرشتگان نگاه می‌کنند که همهٔ انبیاء، پشت سر پیامبر ما صف بسته‌اند.

آری، یک روز فرشتگان بر حضرت آدم علیه السلام سجده کردند، امروز حضرت آدم علیه السلام هم به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقتداء کرده است.

امشب، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، امام جماعت همهٔ انبیاء شده است.[۲۴]

نماز تمام می‌شود.

ای محمد!

از آنان سؤال کن که به چه چیزی مبعوث شده‌اند؟

این سخن خداست که به گوش پیامبر می‌رسد.

و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از جا بر می‌خیزد و خطاب به پیامبران می‌کند:

شما به چه چیزی مبعوث شدید؟

و آنان جواب می‌دهند:

ما به خداپرستی و نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام، مبعوث شدیم.[۲۵]

پیامبر از راه دوری آمده است.

برای همین برای پیامبر، نوشیدنی می‌آورند آب و شیر و...

پیامبر شیر را انتخاب می‌کند.[۲۶]

نگاه کن!

آن فرشته را می‌گویم که به سوی پیامبر می‌آید.

او خدمت پیامبر می‌رسد!

سلام می‌کند و در حالی که کلیدهای همهٔ گنج‌های دنیا را به پیامبر عرضه می‌کند، می‌گوید:

خداوند به من مأموریت داده است تا این کلیدها را به شما بدهم و شما می‌توانید آن را قبول نموده و یا آن را ردکنید.

اما پیامبر آن کلیدها را قبول نمی‌کند، زیرا او می‌خواهد پیامبری باشد که چون بندگان زندگی کند.[۲۷]

در این میان چشم پیامبر به صخره‌ای در بیت المقدس می‌افتد.

و بر روی آن نوشته‌ای می‌بیند.

به نظر شما آن بر روی آن صخره چه چیزی نوشته شده است؟

لاٰ الٰهَ إلاّ اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أیَّدْتُهُ بِوزیرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ.[۲۸]

خدائی جز الله نیست، محمد رسول خداست و من او را به وسیلهٔ وزیرش یاری کردم.

و تو خود می‌دانی که منظور از وزیر پیامبر در این جا چه کسی می‌باشد.
بله، او حضرت امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

سفر در هفت آسمان

پیامبر از مکه تا بیت المقدس را با «براق» آمده است اما اکنون که می‌خواهد به آسمان‌ها عروج کند خدا مَحْمل و کجاوه‌ای از نور را برای پیامبرﷺ می‌فرستد تا آن حضرت بر آن سوار شود و سفر خود را ادامه دهد.

این مَحْمل نورانی را نگاه کن که به چهل رنگ مختلف می‌باشد، رنگ‌های زرد و قرمز و سفید و... [۲۹]

آیا زینت‌ها و جواهرات بهشتی را بر روی این مَحْمل می‌بینی؟

سفر به سوی آسمان اول آغاز می‌شود.

چرا همهٔ فرشتگان این آسمان به سجده افتاده‌اند؟

صدای آنان را می‌شنوی؟

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنا وَ رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَ الرُّوحِ

این نور چقدر به نور خدای ما شباهت دارد!

این سخن فرشتگان آسمان اول است.

جبرئیل فریاد می‌زند:

الله اکبر، الله اکبر !

اینجاست که همهٔ فرشتگان، سکوت اختیار می‌کنند...

فرشتگان که متوجّه شدند حضرت محمد ﷺ، مهمان آنان شده است، غرق شادی می‌شوند و گروه گروه نزد پیامبر می‌آیند و گرد او حلقه می‌زنند.

و همهٔ آنها به پیامبر خوش‌آمد می‌گویند.[۳۰]

آنان مشغول گفتگو با پیامبر می‌شوند.

من گوش می‌کنم تا سخن آنها را با پیامبر بشنوم:

سلام ما را به برادرت برسان !

آیا می‌دانی منظور فرشتگان چیست؟

آری، آنها در مورد حضرت علی ؑ سخن می‌گویند.

پیامبر از فرشتگان سؤال می‌کند:

مگر شما او را می‌شناسید؟

و آنان جواب می‌دهند:

ما چگونه او را نشناسیم در حالی که خداوند در مورد شما و او از ما پیمان گرفته است؟

ما چگونه او را نشناسیم در حالی که ما همواره، بر شما و او صلوات و درود می‌فرستیم؟[۳۱]

پیامبر به سفر خود در آسمان اول ادامه می‌دهد.

آن فرشته را نگاه کن!

او چرا این قدر عصبانی به نظر می‌رسد؟

همهٔ فرشتگان چون پیامبر را دیدند با روی خوش از پیامبر استقبال کردند اما این فرشته چرا تبسّم نمی‌کند؟

من که خیلی ترسیدم، شما چطور؟

جبرئیل به پیامبر می‌گوید:

ما فرشتگان، همه از این فرشته می‌ترسیم.

به راستی او کیست که همه از او می‌ترسند؟

خود جبرئیل او را معرفی می‌کند.

این فرشته، «مالک» است، نگهبان جهنم!

از آن لحظه‌ای که خدا او را خلق نموده هرگز خنده نکرده است.

اگر قرار بود او یک بار لبخند بزند حتماً به روی پیامبر ما لبخند می‌زد.

خدا این فرشته را این گونه خلق کرده است که هرگز نمی‌تواند بخندد.

پیامبر بر او سلام می‌کند.

و او جواب پیامبر را می‌دهد و به او بشارت می‌دهد که او از اهل بهشت است.[۳۲]

پیامبر رو به جبرئیل می‌کند و می‌فرماید:

آیا از او نمی‌خواهی تا جهنم را نشان من بدهد؟

پس جبرئیل به مالک می‌گوید:

ای مالک!

جهنم را نشان محمد بده.

پس نگهبان جهنم، پرده از جهنم برمی دارد و یک در از درهای آن را باز می‌کند.

پس آتش شعله می‌کشد...

و پیامبر جهنم را می‌بیند.

خدا رحم کند!

آنان کیستند که زبان خود را قیچی می‌کنند؟
اینان سخنورانی هستند که خود به گفته‌هایشان عمل نمی‌کردند.[۳۳]
آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می‌خراشند!
اینان کسانی هستند که غیبت مردم می‌کردند.[۳۴]
آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده‌اند؟
این جزای آنانی است که موی خود را نشان نامحرم می‌دادند.[۳۵]
و پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب می‌بیند...
اکنون نگهبان جهنم دستور می‌دهد تا دربِ جهنم بسته شود.
و جبرئیل خطاب به پیامبر می‌کند و می‌گوید:

اگر أمّت تو همه محبت حضرت علی علیه‌السلام را داشتند، خدا جهنم را خلق نمی‌کرد.[۳۶]

آیا آن فرشته را می‌بینی که لوحی از نور به دست دارد؟
روی آن لوح، اسم‌های زیادی نوشته شده است.
چرا او یک لحظه هم، نگاه خویش را از این لوح بر نمی‌دارد؟
به راستی او کیست که چنین دقیق به وظیفهٔ خود مشغول است؟
جبرئیل او را معرفی می‌کند.
این فرشته که می‌بینی عزرائیل است!
و پیامبر نزدیک او می‌رود.
عزرائیل به پیامبر خوش‌آمد گفته و عرضه می‌دارد:

من تمام خیر را در أمّت تو می‌بینم!

و اینجاست که پیامبر شکر خدا را می‌نماید.
آنگاه پیامبر از چگونگی کار او می‌پرسد.

او می‌گوید:

از آن روزی که خدا مرا مسئول قبض روح انسان‌ها قرار داده است، همهٔ دنیا پیش من مانند سکه‌ای است که در دست گرفته باشی و هر طور که بخواهی آن را می‌چرخانی!

هیچ خانه‌ای نیست مگر اینکه من هر روز، پنج بار، به آن سر می‌زنم!

و اگر عده‌ای بر مرده‌ای گریه کنند من در میان آنها حاضر می‌شوم و به آنان می‌گویم:

«گریه نکنید، که من به سوی شما باز می‌گردم».[۳۷]

پیامبر در آسمان اول به سفر خود ادامه می‌دهد...

اکنون پیامبر به فرشتگانی برخورد می‌کند که از ترس خدا اشک می‌ریزند. آنان چنان در حال عبادت هستند که هرگز به بالا نگاه نمی‌کنند و با کسی سخن نمی‌گویند.

پیامبر به آنان سلام می‌کند.

آنان در حالی که مشغول عبادتند با اشاره، جواب سلام پیامبر را می‌دهند.

جبرئیل به آنان رو می‌کند و می‌گوید:

این محمد پیامبر رحمت است، آیا با او سخن نمی‌گویید؟

آنان چون صدای جبرئیل را می‌شنوند می‌فهمند که مهمانی بس عزیز دارند. پس سرهای خود را بالا می‌گیرند و با پیامبر سخن می‌گویند و او و امّت او را به همهٔ خوبی‌ها بشارت می‌دهند.[۳۸]

آنجا را نگاه کن!

این پیرمرد کیست که بر روی صندلی خود نشسته است؟

دقت کن، چون به سمت راست خود نگاه می‌کند، خنده بر لب‌های او

می‌نشیند!

و چون به سمت چپ خویش نگاه می‌کند اشک در چشمانش حلقه می‌زند!

به راستی او کیست؟

همین سؤال را پیامبر از جبرئیل می‌کند.

و جبرئیل جواب می‌دهد:

این حضرت آدم است، که چون سعادت یکی از فرزندان خویش را می‌بیند شاد می‌شود و می‌خندد.

و چون گمراهی یکی از آنان را مشاهده می‌کند غمگین می‌شود و گریه می‌کند.[۳۹]

درهای آسمان دوم باز شده است...

خداوند چهل نور دیگر به مَحْمل پیامبر می‌افزاید.

در آسمان دوم هم چون فرشتگان، این محمل نورانی را می‌بینند به سجده می‌روند و می‌گویند:

این نور چقدر به نور خدای ما شبیه است.

و جبرئیل فریاد می‌زند:

أَشْهَدُ أَنْ لا إلٰهَ الاّ الله، أَشْهَدُ أَنْ لا إلٰهَ الاّ الله.

فرشتگان چون صدای جبرئیل را می‌شنوند او را می‌شناسند و به او می‌گویند:

همراه تو چه کسی است؟

و جبرئیل به آنان خبر می‌دهد که پیامبر آخر الزمان به آسمان آنها آمده است.

پس فرشتگان به سوی پیامبر می‌شتابند و عرض سلام و ادب می‌کنند و از او می‌خواهند تا سلام آنها را به حضرت علی علیه‌السلام برساند.

پیامبر سؤال می‌کند:

مگر شما او را می‌شناسید؟

و آنان جواب می‌دهند:

چگونه او را نشناسیم و حال آنکه خداوند در مورد او از ما پیمان گرفته است و ما هر روز پنج بار، به صورت شیعیان او، نگاه می‌کنیم.[۴۰]

پیامبر می‌خواهد به سوی آسمان سوم حرکت کند.

چهل نور دیگر بر مَحْمل پیامبر اضافه می‌شود.

آری، مَحْملی با صد و بیست نور می‌آید...

ملائکه چون عظمت این نور را می‌بینند همگی به سجده می‌روند و همان کلام فرشتگان آسمان اول و دوم را تکرار می‌کنند که این نور چقدر به نور خدای ما شبیه است!

جبرئیل فریاد می‌زند:

أَشْهَدُ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ اللهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ !

و این چنین است که فرشتگان می‌فهمند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده است!

پس همه به او خوش‌آمد می‌گویند:

خوش آمدی ای محمد ای خاتم پیامبران !

و جملگی براو سلام می‌کنند و از او در مورد حضرت علی علیه السلام سؤال می‌کنند.

پیامبر از آنان می‌پرسد:

مگر شما علی علیه السلام رامی شناسید؟

آنان در جواب می‌گویند:

چگونه علی را نشناسیم در حالی که ما چون بر گرد «بیت المعمور»

طواف می‌کنیم نام او و فرزندان و شیعیان او را می‌بینیم که بـر آن خـانه نوشته شده است.

آیا می‌دانی «بیت المعمور» کجاست؟

بیت المعمور، در آسمان چهارم قرار دارد و کعبهٔ فرشتگان است و درست بالای کعبهٔ قرار دارد و همواره فرشتگان دور آن طواف می‌کنند.[۴۱]

آیا اسم من و تو هم بر بیت المعمور نوشته شده است؟

آری، فرشتگان هر سال، دور نام شیعیان، طواف می‌کنند!

ای امیر مؤمنان، جانم فدای تو باد که خدا چه مقامی به شیعیانت داده است!

پیامبر به سوی آسمان چهارم بالا می‌رود.

چهل نور دیگر بر مَحْمل پیامبر اضافه می‌شود.

و پیامبر به این آسمان وارد می‌شود.

تمام فرشتگان جمع می‌شوند و گرد پیامبر حلقه زده و سلام می‌کنند.

و همه، از حضرت علی علیه‌السلام جویا می‌شوند.

آنان به پیامبر خبر می‌دهند که هر روز جمعه، در کنار بیت المـعمور، اسـم حضرت علی علیه‌السلام و شیعیان او برای آنان خوانده می‌شود.

پیامبر را نگاه کن!

او با شنیدن این سخن به سجدهٔ شکر می‌رود.

آیا تو نمی‌خواهی سجدهٔ شکر کنی!

شکر اینکه نام تو نیز هر روز جمعه، برای این فرشتگان خوانده می‌شود!

پیامبر هنوز در سجده است!

خطاب می‌رسد:

ای محمد!

سر خود را بالا بگیر و نگاه کن!

و اکنون نگاه پیامبر به بیت المعمور می‌افتد.

خانهٔ چهار گوش درست مثل کعبه!

و پیامبر بر گرد آن طواف می‌کند.[۴۲]

و دوباره خطاب می‌رسد.

ای محمد!

دست خود را به سوی بالا بگیر!

و پیامبر دست راست خود را بلند می‌کند و از عرش خدا، آبی نازل می‌شود و در دست او قرار می‌گیرد.

و اکنون پیامبر با این آب وضو می‌گیرد.[۴۳]

گوش کن!

مثل اینکه صدای اذان می‌آید...

آری، این جبرئیل است که اذان می‌گوید.

فرشتگان همه، پشت سر رسول خدا ﷺ صف می‌بندند و نماز بر پا می‌شود.[۴۴]

بعد از نماز، پیامبر به سیر در آسمان چهارم می‌پردازد.

آنجا را نگاه کن!

آن فرشته را می‌بینی که بر تختی بزرگ نشسته است!

صد و چهل میلیون فرشته گوش به فرمان اویند!

نمی‌دانم چه می‌شود که حکمفرمایی این فرشته در چشم پیامبر بزرگ جلوه می‌کند.

جبرئیل چون این را می‌بیند فریاد می‌زند:

برخیز !

اینجاست که این فرشته به احترام پیامبر بر می‌خیزد و می‌ایستد.[۴۵]

آن طرف را نگاه کن!

یک منبر از نور!

یک نفر بر بالای آن نشسته است و دیگر فرشتگان چشم به او دوخته‌اند.

پیامبر از جبرئیل سؤال می‌کند که او چه کسی می‌باشد.

جبرئیل پاسخ می‌دهد:

ای پیامبر خودت می‌توانی نزدیک بروی و او را ببینی !

پیامبر به سوی آن جمع حرکت می‌کند.

آیا موافقی من و تو هم به آنجا برویم.

پیامبر نزدیک می‌شود.

اما او چه می‌بیند؟

حضرت علی علیه‌السلام را می‌بیند که بالای منبر نشسته است!

پیامبر خطاب به جبرئیل می‌کند:

ای جبرئیل !

برادرم علی، زودتر از من به آسمان چهارم آمده است؟

جبرئیل عرضه می‌دارد:

این که علی علیه‌السلام نیست !

این فرشته‌ای است که به شکل حضرت علی علیه‌السلام می‌باشد !

ای پیامبر، فرشتگان این آسمان، آرزوی دیدار حضرت علی علیه‌السلام را داشتند و برای همین به خداوند عرضه داشتند:

بار خدایا، چگونه است که انسان‌ها هر صبح و شام علی علیه‌السلام را

ببینند و ما از دیدن او محروم باشیم؟

پس خداوند این فرشته را از نور حضرت علی﵇، و به شکل او آفرید!

و هر روز هفتاد هزار فرشته او را زیارت می‌کنند.[۴۶]

پیامبر به آسمان پنجم می‌رود...

او از آسمان ششم نیز می‌گذرد و وارد آسمان هفتم می‌شود.

دریاهایی از نور را می‌بینی که چگونه چشمها را خیره می‌کند.[۴۷]

فرشته‌ای از عرش الهی به آسمان هفتم می‌آید.

او برای اولین بار است که به آسمان هفتم نازل می‌شود.

او آمده است تا مؤذن پیامبر باشد.

الله اکبر الله اکبر...

اذان که تمام می‌شود، صف‌های نماز فرشتگان بسته می‌شود.

جبرئیل می‌گوید:

نماز را آغاز کن که پشت سر تو آن قدر فرشتگان صف بسته‌اند که عدد آنها را فقط خدا می‌داند.[۴۸]

پیامبر به او می‌فرماید:

من بر تو هم مقدم شوم؟

جبرئیل پاسخ می‌دهد:

خدا پیامبرانش را بر همهٔ فرشتگان برتری داده است و به تو مقامی مخصوص عنایت کرده است.[۴۹]

و نماز به امامت پیامبر برگزار می‌گردد.[۵۰]

پیامبر به سیر خود در آسمان هفتم ادامه می‌دهد.

همهٔ فرشتگان به پیامبر عرضه می‌دارند:

ای محمد، حجامت کن و أمّت خویش را به حجامت دستور ده.[۵۱]

من خیلی روی این موضوع فکر کردم!

مگر فرشتگان در این حجامت چه خیر و برکتی را می‌بینند که در چنین شب مهمی، پیامبر را به آن توصیه می‌کنند.

من از جامعه پزشکی می‌خواهم که در این قسمت، توجّه بیشتری داشته باشند و با تحقیقات خود پرده ازاین راز مهم بردارند!

اکنون پیامبر می‌خواهد به سوی عرش خدا صعود کند...

خداوند دستور می‌دهد تا دو نهر برای پیامبر در آسمان هفتم جاری شود.

نهر کوثر و نهر رحمت!

این دو نهر از میان درّ و یاقوت می‌گذرند و چقدر خوشبو هستند.[۵۲]

پیامبر از نهر کوثر مقداری می‌آشامد، آبی شیرین‌تر از عسل!

و آنگاه در نهر رحمت، غسل می‌کند.[۵۳]

پیش به سوی عرش الهی

پیامبر وارد عرش الهی می‌شود.
نگاه پیامبر به ستون‌های عرش می‌افتد و بر روی آن نوشته‌هایی می‌بیند.

لاٰ إلٰهَ الاّ الله

مُحَمدٌ رَسُولُ الله

عَليٌّ بن أبي طالِبٍ أميرُ المُؤمنين [۵۴]

آری توحید و نبوّت و امامت، بر ستون‌های عرش نوشته شده است.
پیامبر نگاهش به گوشه‌ای دیگر از عرش می‌افتد.
حضرت علی علیه‌السلام را می‌بیند که به نماز ایستاده است!!

ای جبرئیل!

آیا علی علیه‌السلام زودتر از من به عرش رسیده است؟

و جبرئیل جواب می‌دهد:

نه، ای محمد!

این حکایتی دارد!

خداوند، در بالای عرش خود، مدح و ثنای علی علیه السلام می‌کرد و بر او، درود می‌فرستاد !

و عرش خدا، این مدح و ثنا و صلوات را می‌شنید.

اینجا بود که عرش مشتاق شد تا این علی علیه السلام را ببیند.

آری عرش، بی قرار علی علیه السلام شده بود !

خدا، فرشته‌ای را به شکل علی علیه السلام خلق کرد تا عرش به او نظر کند و به آرامش برسد.

این فرشته دائماً در حال عبادت است.

تا روز قیامت، ثواب عبادت او برای شیعیان او نوشته می‌شود.[۵۵]

آنجا را نگاه کن !

آن فرشته را می‌گویم که همواره در حال شمردن و حساب کردن است.

جبرئیل او را می‌شناسد برای همین به پیامبر می‌گوید:

او فرشتهٔ باران است و از اول دنیا تا به حال، حساب همهٔ قطرهای باران را دارد.

پیامبر نزدیک می‌شود و به او می‌گوید:

آیا تو تعداد قطره‌های باران‌هایی که از اول خلقت تا کنون باریده است می‌دانی؟

و آن فرشته جواب می‌دهد:

آری، یا رسول الله، من حتی می‌دانم که چند قطره باران در دریا چکیده است و چند قطره در خشکی.

پیامبر از حافظه و دقّت این فرشته تعجب می‌کند.

و چون این فرشته تعجب رسول خدا را می‌بیند چنین می‌گوید:

ای رسول خدا!

چیزی هست که من با این حافظه و حساب‌گری قوی، نمی‌توانم آن را محاسبه کنم!

هر گاه گروهی از امت تو جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات بفرستند من نمی‌توانم ثواب آن صلوات را حساب کنم.[۵۶]

خوبِ من، تو هم اکنون بر پیامبر و خاندان پاکش، صلوات بفرست!

اَللّهُمّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

ورود به بهشت

اکنون پیامبر می‌خواهد وارد بهشت شود.
آن هشت در بزرگ را می‌بینی!
آنها درهای بهشت هستند.
نوشته‌های روی درهای آن را می‌بینی!
سعی کن آنها را بخوانی!
عَلِيٌّ بن أبي طالب أميرُ المُؤمنين
آیا می‌دانی این جمله را چه موقعی بر درهای بهشت نوشته‌اند؟
هفتاد هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم علیه‌السلام.[۵۷]
اکنون پیامبر وارد بهشت می‌شود...
صدای بلندی در سرتاسر بهشت می‌پیچد!
پیامبر از جبرئیل سؤال می‌کند که این صدای کیست؟
و جبرئیل پاسخ می‌دهد:
این صدای درخت طُوبیٰ است که فریاد شوق سر داده است.[۵۸]

و پیامبر به سوی این درخت پیش می‌رود.
نگاه کن!
چه درخت با عظمتی است.
اگر پانصد سال زیر سایهٔ آن راه بروی، باز از سایهٔ آن بیرون نمی‌روی!
هر شاخهٔ آن صد نوع میوه دارد!
هر میوه‌ای که بخواهی می‌توانی از آن بچینی!
هرگاه از شاخهٔ آن میوه بچینی، فوری جای آن میوهٔ دیگری سبز می‌شود.
در همهٔ خانه‌های بهشتی شاخه‌ای از آن وجود دارد!
و واقعاً که این درخت چه عظمتی دارد.
به راستی این درخت از کیست؟
پیامبر این سؤال را از جبرئیل می‌کند.
جبرئیل می‌گوید:
این درخت، از برادرت علی می‌باشد.[۵۹]
و جالب است بدانی که اصل این درخت در خانهٔ بهشتی حضرت علی علیه‌السلام است!
زیر این درخت چهار نهر جاری است!
نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب‌بهشتی، نهری از عسل.[۶۰]
پیامبر کنار این درخت می‌آید.
عجب صفایی دارد این درخت طوبی!
نگاه کن!
درخت طوبی فهمیده است که پیامبر مهمان اوست!
برای همین شاخه‌ای از آن، جلوی پیامبر می‌رود!!

و پیامبر دست می‌برد و میوه‌ای از میوه‌های آن را می‌چیند!
می‌توانی حدس بزنی که چه میوه‌ای را پیامبر انتخاب کرده است؟
پیامبر، خرمای تازه را چیده است.
رطبی که از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبوتر است.[۶۱]
پیامبر به سیر خود در بهشت ادامه می‌دهد...
آن قصر باشکوه که از یاقوت سرخ ساخته شده است را می‌بینی!
ای جبرئیل، این قصر از کیست؟
جبرئیل می‌گوید:

این قصر از کسی است که سخنش نیکو باشد و زیاد روزه بگیرد و مردم را غذا دهد و شب هنگام که مردم در خواب هستند نماز شب بخواند.[۶۲]

و آنجا را نگاه کن!
فرشتگان مشغول ساختن ساختمانی هستند!
آیا به آنان "خسته نباشید" نمی‌گویی؟
خسته نباشید!
آنان چه سخت مشغول کار خویش هستند...
نگاه کن!
چرا آنان دیگر کار نمی‌کنند؟
پیامبر جلو می‌رود و سؤال می‌کند شما چرا کار خود را رها ساختید؟
آنان می‌گویند:

این خانه را برای مؤمنی می‌سازیم.
و هرگاه آن مؤمن به ذکر خدا مشغول باشد، مصالح به ما می‌رسد.
اما اگر از یاد خدا غافل شود، مصالحی به ما نمی‌رسد و کار ما تعطیل

می‌شود.[۶۳]

آن قصرهای بهشتی را نگاه کن که بسیار زیبا است و از پنجره‌های آن می‌توانی همهٔ بهشت را ببینی.

این قصرها از کیست؟

جبرئیل می‌گوید:

این قصرهای زیبا از آنانی است که خشم خود را فرو خورند و مردم را عفو کنند.[۶۴]

پیامبر همچنان در بهشت به سیر خود ادامه می‌دهد...

به به! عجب بوی خوشی می‌آید!

این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه پیدا کرده است؟

پیامبر مدهوش این بو شده است.

برای همین از جبرئیل سؤال می‌کند:

این عطر خوش چیست؟

جبرئیل می‌گوید:

این بوی سیب است!

سیصد هزار سال پیش، خدای متعال، سیبی با دست خود آفرید.

ای محمد!

سیصد هزار سال است که این سؤال برای ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟

و ناگهان دسته‌ای از فرشتگان نزد پیامبر می‌آیند.

آنان همراه خود همان سیب را آورده‌اند!

پس خطاب به پیامبر می‌گویند:

ای محمد !

خدایت سلام می‌رساند و این سیب را برای شما فرستاده است.[۶۵]

آری، پیامبر ما، مهمان خدا شده است و خدا می‌داند از مهمان خود چگونه پذیرایی کند.

خداوند، سیصد هزار سال قبل، هدیهٔ پیامبر خود را آماده کرده است.

هدف خدا از خلقت آن سیب خوشبو چه بود؟

به نظر شما آیا فرشتگان به جواب سؤال خود رسیدند؟

باید صبر کنی تا پیامبر این سیب را تناول کند و از آن حضرت زهراعلیهاالسلام، پا به عرصهٔ گیتی گذارد، آن وقت، رازِ خلقت این سیب برایت معلوم می‌شود.

حتماً شنیده‌ای پیامبر بارها و بارها حضرت زهراعلیهاالسلام را می‌بوسید؟

و عایشه (همسر پیامبر) که این منظره را می‌دید زبان به اعتراض گشود.

یک روز پیامبر به او فرمود:

فاطمهٔ من از آن میوه بهشتی خلق شده است.[۶۶]

من هرگاه دلم برای بهشت تنگ می‌شود فاطمه‌ام را می‌بویم و می‌بوسم.[۶۷]

چرا که فاطمهٔ من بوی بهشت می‌دهد!

آیا اجازه می‌دهی کلامی را به رسول خدا بگویم:

ای رسول خدا!

تو می‌آمدی و زهرا را می‌بوسیدی و از او بوی بهشت استشمام می‌کردی ولی چه شد که بعد از رفتنت، میخِ درب خانه همان جایی را بوسه زد که تو بارها و بارها می‌بوسیدی؟!

گذر از ملکوت

پیامبر از بهشت عبور می‌کند و به ملکوت أعلیٰ می‌رسد.
او می‌بیند که فرشتگان در اینجا، دعائی را با هم زمزمه می‌کنند!

بار خدایا!

حاجت ما را بر آورده کن!

برای من خیلی جالب است که بدانم حاجت این فرشتگان چیست؟
گوش کن!
می‌توانی دعای آنها را بشنوی!

بار خدایا، راهی برای ما قرار ده تا ما هم علی علیه‌السلام را ببینیم.[۶۸]

آیا می‌دانی در ملکوت، «لوح محفوظ» نگهداری می‌شود.
در این لوح، به دستور خداوند مطالب مهمی نوشته شده است.
عده‌ای از فرشتگان، مسئول نگهداری این لوح هستند.
آنان به پیامبر این چنین می‌گویند:

ای پیامبر، ما در این لوح این جمله را خوانده‌ایم:

«علی از هر گونه خطایی، به دور است».[۶۹]

آنجا را نگاه کن!

چه جمعیت بزرگی از فرشتگان جمع شده‌اند.

چه خبر است!

گویا مجلسی در اینجا بر پا شده است.

چه کسی سخنران است؟

یکی از فرشتگان، بر بالای منبر نشسته و دارد سخن می‌گوید.

بیا برویم و ببینیم چه می‌گوید.

او می‌گوید:

صلوات و درود خدا بر علی علیه‌السلام بادکه همهٔ خوبی‌ها در او جمع شده است.[۷۰]

آری، اینجا هم سخن از فضائل مولایمان علی علیه‌السلام می‌باشد.

آیا سخن فرشتگان را می‌شنوی که چنین دعا می‌کنند:

بار خدایا

تو را به حق علی علیه‌السلام قسم می‌دهیم

و ما با محبت علی علیه‌السلام، به تو تقرب می‌جوییم.[۷۱]

و پیامبر به سوی«سِدْرَةُ الْمُنْتَهیٰ» می‌رود.

آیا «سدرهٔ منتهی» را می‌شناسی؟

درخت بزرگی که در ملکوت اعلی است و هزاران فرشته در اطراف آن هستند.

اما چرا این درخت را به این نام می‌خوانند؟

چون این درخت آخرین ایستگاه است!

پیامبران و فرشتگان تا اینجا بیشتر نمی‌توانند جلو بیایند.[۷۲]

به این درخت که برسی، هر کس که باشی باید متوقف شوی!
اینجا آخر خط است.
جبرئیل خطاب به پیامبر نموده و عرضه می‌دارد:
ای محمد!
این صدای خداوند است که می‌گوید:
«مهربانی من بر غضبم سبقت گرفته است».
و اینجاست که پیامبر عرضه می‌دارد:
بار خدایا، عفو و بخشش تو را می‌طلبم.[۷۳]
اکنون دیگر موقع خداحافظی است!
جبرئیل با پیامبر خداحافظی می‌کند.
جبرئیل از مکه تا اینجا همراه پیامبر آمده است ویک همسفر خوب برای پیامبر بوده است اما چرا رفیق نیمه راه می‌شود؟
پیامبر به او می‌فرماید:
چرا همراه من نمی‌آیی؟
جبرئیل عرضه می‌دارد:
اگر به اندازهٔ سر سوزنی جلوتر بیایم، پرو بال من می‌سوزد.[۷۴]
و جبرئیل کنار سدرة المنتهی منتظر پیامبر می‌ماند تا او برگردد.
و پیامبر به سفر خود ادامه می‌دهد...
این کیست که سخن می‌گوید؟
این سدرة المنتهی است که به اذن خدا به سخن آمده است و به پیامبر چنین می‌گوید:
تا به حال کسی از من عبور نکرده است.[۷۵]

او به نهری از نور می‌رسد که هیچ کس تا به حال از این نهر عبور نکرده است!.[۷۶]

اکنون او به هفتاد هزار حجاب (پرده‌های از نور) می‌رسد که از هر حجاب تا حجاب دیگر پانصد سال راه است!

و پیامبر داخل این حجاب‌ها می‌شود.

حجاب عزت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء، حجاب نور،....

آخرین حجاب، حجاب جلال است.[۷۷]

بر روی هر حجاب، این جملات نقش بسته است:

لاٰ إِلٰهَ الاّ الله

مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله

عليٌّ بن أبي طالب أميرُ المؤمنين[۷۸]

در ساحت قدس الهی

پیامبر از حجاب‌ها عبور می‌کند و به ساحت قدس الهی می‌رسد.[۷۹]

شما فکر می‌کنید اول کلامی که خدا با حبیب خود می‌گوید چه می‌باشد؟

لحظهٔ وصال فرا رسیده است و خدا با محبوب خویش خلوت کرده است!

گوش کن!

خداوند پیامبر را خطاب می‌کند:

ای احمد!

آیا خداوند است که پیامبر را صدا می‌زند؟

این صدا که صدای علی علیه‌السلام است!!

اینجا حریم قدس الهی است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هفت آسمان و عرش و ملکوت و هفتاد هزار حجاب را پشت سر گذاشته است.

پس چرا صدای علی علیه‌السلام می‌آید!

پیامبر عرضه می‌دارد:

بار خدایا!

تو با من سخن می‌گویی یا این علی است که با من سخن می‌گوید؟

خطاب می‌رسد:

من خدای تو هستم

من مثل و مانندی ندارم.

من تو را از نورِ خودم خلق کردم و علی را از نور تو !

و اکنون که به حضور من آمده‌ای به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازهٔ علی، دوست نداری !

برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می‌گویم تا قلب تو آرام گیرد.[۸۰]

اما اکنون خدا می‌خواهد اولین فرمان ملکوتی خود را به حبیب خود بدهد!

ای محمد !

اکنون به زمین نگاه کن !

چرا خدا چنین فرمانی می‌دهد!

پیامبر، از زمین به اینجا آمده است!

مگر در زمین چه خبر است؟

و پیامبر نگاه می‌کند!

بین پیامبر و زمین، هزاران هزار پرده و حجاب است.

همهٔ این پرده‌ها کنار می‌رود!

درهای هفت آسمان باز می‌شود.

و پیامبر چه می‌بیند؟

علی علیه‌السلام را می‌بیند که نگاه خویش به سوی آسمان دارد!

خدایا من چگونه بنویسم؟

چه بگویم؟

در این کار چه رازی نهفته است؟

آیا حضرت علی علیه‌السلام، دلش برای پیامبر تنگ شده است؟

آیا خدا می‌خواهد پیامبر خویش را خوشحال کند؟

شاید خدا می‌داند که هیچ چیز مثل دیدار حضرت علی علیه‌السلام، پیامبر را خوشحال نمی‌کند برای همین می‌خواهد دل حبیب خود را این گونه شاد کند.

آیا موافقی سخن خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را برایت نقل کنم:

و علی را دیدم که سرش را به سوی من بالا گرفته است !

پس با او سخن گفتم و او هم با من سخن گفت !

نمی‌دانم میان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام، چه سخنانی رد و بدل شد.

و چون سخن آن دو تمام می‌شود، خداوند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را خطاب قرار می‌دهد:

ای محمد !

من علی را جانشین تو قرار دادم !

همین الآن این مطلب را به علی بگو زیرا که او اکنون سخن تو را می‌شنود.

پس پیامبر این تصمیم خداوند را به حضرت علی علیه‌السلام اعلام می‌کند.

و آنگاه خداوند به همهٔ فرشتگان دستور می‌دهد به حضرت علی علیه‌السلام سلام کنند و به او تبریک بگویند.

و اینک بین خدا و حبیبش سخنانی رد و بدل می‌شود:

ـ ای محمد، چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

ـ بار خدایا، تو خود بر قلب من آگاهی داری.

ـ آری، من می‌دانم، ولی اکنون می‌خواهم که از زبان تو بشنوم !

ـ پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم.[٨١]

و اینجاست که خداوند پیامبر را بـه دوست داشـتن حـضرت عـلی علیه‌السلام امـر می‌کند و به او خطاب می‌کند:

آنانی که علی را دوست دارند دوست بدار.[٨٢]

و اکنون خداوند وعدهٔ شفاعت شیعیان حضرت عـلی علیه‌السلام را بـه پـیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دهد.[٨٣]

اینجاست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سجده می‌رود!

نمی‌دانم چقدر وقت در سجدهٔ شکر باقی می‌ماند.

و بار دیگر خطاب می‌رسد:

ای محمد !

من علیّ أعلیٰ هستم، من بودم که نام خویش را برای برادر تو برگزیده‌ام و او را علی نام نهاده‌ام.[٨٤]

اگر بنده‌ای از بندگان من، به مقدار بسیار زیاد، عبادت مرا بکند اما ولایت علی را قبول نکند، او را به جهنم می‌افکنم.[٨٥]

هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس مـعصیت او کـند معصیت مرا کرده است.[٨٦]

علی صاحب پرچم حمد در روز قیامت است !

علی صاحب حوض کوثر است !

اوست که مؤمنان را از آب گوارای آن سیراب می‌سازد !

من با خود عهد کرده‌ام که دشمنان علی، از آن آب، نیاشامند.[٨٧]

و بار دیگر خطاب می‌رسد:

ای محمد !

تو بندهٔ من هستی و من خدای تو !

پس مرا عبادت کن و به من توکل نما !

تو نور من در میان بندگانم هستی !

من کرامت خویش را برای أوصیای تو قرار دادم.

پیامبر عرضه می‌دارد:

أوصیای من، چه کسانی هستند؟

خطاب می‌رسد:

أسامی آنان بر ساق عرش نوشته شده است.

پس پیامبر به ساق عرش نگاه می‌کند و نام دوازده امام را می‌یابد،اول آنـها علی علیه‌السلام و آخر آنها مهدی علیه‌السلام.

اکنون خطاب می‌رسد:

اینان حجت‌های من بر مردم هستند !

من دین خود را به وسیلهٔ آنان ظاهر می‌کنم

و زمین را به وسیلهٔ آخرین آنها پاک می‌گردانم.

و شرق و غرب زمین را به زیر فرمان او در می‌آورم.[٨٨]

ای محمد !

تو همچون تنهٔ درختی هستی که علی، ریشهٔ آن و فـاطمه، بـرگ است و حسن و حسین، میوه‌های آن می‌باشند.[٨٩]

و اکنون خدا برای امت پیامبر، نماز واجب می‌کند تا به وسیله آن به قرب خدا برسند.[۹۰]

پس خطاب می‌رسد:

من برای أمّت‌های پیامبران دیگر، پنجاه رکعت نماز، واجب کرده بودم.

اما اکنون به أمّت تو تخفیف می‌دهم.[۹۱]

برای آنان نمازهای پنج‌گانه قرار می‌دهم ولی این نمازها، ثواب پنجاه رکعت نماز را دارد.[۹۲]

و تمام زمین را برای أمّت تو، محل عبادت قرار می‌دهم.[۹۳]

و سخن‌های محرمانهٔ دیگری میان خدا و پیامبر رد و بدل شد که خداوند پیامبر خود را امر به مخفی نمودن آن نمود.[۹۴]

و برای همین آن گفتگوها به رازی میان خدا و رسولش تبدیل شد و هیچ کس از آن خبر ندارد.

همفسر خوبِ من، آیا می‌خواهی بدانی خدا، چقدر مولای تو را دوست دارد؟

خداوند خطاب به پیامبر خود کرد و فرمود:

سلام مرا به علیّ برسان.[۹۵]

و آخرین سخن خدا این بود:

یا ابا القاسم !

خوش آمدی !

خوشا به حال تو و پیروان تو.[۹۶]

پایان سفر آسمانی

اکنون لحظه بازگشت است!

پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر بگذارد تا دوباره به جبرئیل برسد.

اما پیامبر از هر حجاب که می‌گذرد صدایی را می‌شنود:

ای محمد!

علی را دوست داشته باش!

همسفرِ خوب من، اکنون دیگر می‌دانی که چرا پیامبر ما، این قدر به حضرت علی علیه‌السلام عشق و علاقه می‌ورزید، زیرا در شب معراج، خداوند هفتاد هزار بار به او توصیه کرده است که محبّت علی علیه‌السلام به دل داشته باش.[۹۷]

عزیزم، می‌دانم که اشکِ شوق در چشمت حلقه زده است، همانطور که وقتی من این سطرها را برایت می‌نوشتم اشکم جاری شد.

وقتی که انسان این مطالب را می‌خواند تازه می‌فهمد که عشق چه مولای عزیزی را به دل دارد!

جبرئیل در انتظار پیامبر است.

و پیامبر از آخرین حجاب هم بیرون می‌آید.

جبرئیل خطاب می‌کند:

دوست من، خوش آمدی،

بگو بدانم میان شما و خدا چه گذشت؟

پس پیامبر مقداری از آنچه گذشته بود را برای جبرئیل می‌گوید.

جبرئیل از آخرین سخن خدا سؤال می‌کند.

و پیامبر فرمود که آخرین سخن خدا این بود: «ای اباالقاسم، خوش آمدی، خوشا به حال تو و پیروان تو».

و جبرئیل عرضه داشت:

خدا تو را «ابا القاسم» خطاب کرد چراکه تو روز قیامت، رحمت را بین بندگان تقسیم می‌کنی.

آری! قاسم یعنی تقسیم کننده!

ابا القاسم، کسی است که روز قیامت، مهربانی خدا را میان بندگان تقسیم می‌کند!

و جبرئیل افزود:

گوارایت باد ای دوست من!

به خدا قسم آنچه خدا به شما عنایت کرد به هیچ کسی قبل از تو نداده است.[۹۸]

و اکنون جبرئیل و پیامبر با هم به سوی «سدرهٔ منتهی» می‌روند.

آنجا چه خبر است؟

فرشتگان ایستاده‌اند و همه به پیامبر تبریک می‌گویند.

تبریک به پیامبر به خاطر اینکه جانشین او معیّن شده است و خداوند او و علی علیه‌السلام را مورد کرامت خود قرار داده است.[۹۹]

و پیامبر آسمان‌ها را یکی بعد از دیگری پشت سر می‌گذارد و به سوی زمین می‌آید.

به هر آسمانی که می‌رسد اهل آن آسمان می‌گویند:

وقتی به زمین بازگشتی، سلام ما را به علی و شیعیان او برسان.[۱۰۰]

و تو که این کتاب را تا به اینجا خواندی، بدان این کتاب، وسیله‌ای شد تا آن سلام اهل آسمان‌ها، امروز به تو برسد، چرا که در این کتاب، سخنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنیدی و خواندی.

پیامبر دیگر به نزدیکی‌های شهر مکه رسیده است.

دیگر چیزی تا اذان صبح نمانده است.

پیامبر می‌خواهد از جبرئیل، خداحافظی کند.

آیا پیامبر از جبرئیل تشکر می‌کند؟

پیامبر به او می‌فرماید:

آیا کاری داری که من آن را انجام دهم!

خوب دقت کن، جبرئیل در این سفر دور و دراز، همراه پیامبر بوده است و اکنون می‌خواهد مزد خود را از پیامبر بگیرد.

به نظر شما او چه مزدی از پیامبر می‌گیرد؟

جبرئیل می‌گوید:

حاجت من این است که سلام مرا به خدیجه برسانی.[۱۰۱]

عجب، سلام به حضرت خدیجه علیهاالسلام این قدر ارزش دارد!

خوبِ من، یادت باشد وقتی که به مکه سفر کردی به قبرستان «ابو طالب» برو

و به خدیجه کبری علیها السلام سلام بنما (چرا که قبر آن بانوی بزرگ اسلام آنجاست).

جبرئیل به آسمان بر می‌گردد.

و چون پیامبر با حضرت علی علیه السلام روبرو می‌شود به او می‌فرماید:

علی جان، آیا تو را بشارت بدهم؟

حضرت موسی و عیسی و همهٔ انبیاء الهی علیهم السلام، در مورد تو سخن می‌گفتند و توصیهٔ تو را به من می‌کردند!

و اینجاست که حضرت علی علیه السلام اشک شوق می‌ریزد و چنین می‌گوید:

حمد خدائی را که مرا فراموش نکرد!

نگاه به دست پیامبر کن!

دو «صحیفه» می‌بینی!

آری، دو لیست که پیامبر از آسمان آورده است.

اینها سوغاتیِ شب معراج است که خدا به پیامبر داده است.

بر روی یکی از آنها نام اهل بهشت نوشته شده است و بر روی دیگری نام اهل جهنم.[۱۰۲]

پیامبر آنها را به حضرت علی علیه السلام می‌دهد...

آری، به راستی که حضرت علی علیه السلام **قسیم النار و الجنة**، تقسیم کنندهٔ بهشت و جهنم می‌باشد.

اکنون، حکایت معراج پیامبر صلی الله علیه و آله را به پایان می‌بریم.

بار خدایا!

از این که محبّت حضرت علی علیه السلام را در قلب ما قرار دادی از تو ممنونیم.

از این که چون فضائل آن حضرت را می‌شنویم، غرق شادی می‌شویم، تو را سپاس می‌گوییم.

خودت در شب معراج به پیامبرت فرمودی که دوستان علی علیه‌السلام را دوست داری!

تو خود شاهدی که ما محبت به مولایمان را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم.

تو به ما سرمایه‌ای ارزانی داشته‌ای که ارزش آن را از تمام دنیا بیشتر می‌دانیم.

کاری کن که لحظهٔ مرگ، چشم ما به جمال آن مولای مهربان روشن شود و آن وقت است که مرگ برایمان از عسل شیرین‌تر است!

«پایان»

پی‌نوشت‌ها

١. الإمام الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء : المعراج، والمساءلة في القبر، وخلق الجنّة والنار، والشفاعة»: صفات الشيعة ص ٥٠، الفصول المهمّة ج ١ ص ٣٦٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٩٧، ج ١٨ ص ٣١٢.

٢. الإمام الصادق عليه السلام: «إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله صلّى العشاء الآخرة، وصلّى الفجر في الليلة التي أسري به بمكّة»: تفسير العيّاشي ج ٢ ص ٢٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٥.

٣. رسول الله صلى الله عليه وآله: «كنت قائماً (نائماً) في الحجر إذ أتاني جبرئيل فحرّكني تحريكاً لطيفاً، ثمّ قال لي: عفا الله عنك يا محمّد، قم واركب...»: اليقين للسيّد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.

٤. الإمام الصادق عليه السلام: «جاء جبرئيل وميكائيل وإسرافيل بالبراق إلى رسول الله...»: تفسير القمّي ص ٣، التفسير الأصفى ج ١ ص ٦٧٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.

٥. قلت للإمام الكاظم عليه السلام: لأيّ علّة عرج الله بنبيّه إلى السماء ومنها إلى سدرة المنتهى، ومنها إلى حجب النور وخاطبه وناجاه هناك، والله لا يوصف بمكان؟ فقال عليه السلام: «إنّ الله لا يوصف بمكان، ولا يجري عليه زمان، ولكنّه عزّ وجلّ أراد أن يشرّف به ملائكته وسكّان سماواته، ويكرمهم بمشاهدته، ويريه من عجائب عظمته ما يخبر به بعد هبوطه، وليس ذلك على ما يقوله المشبّهون، سبحان الله وتعالى عمّا يصفون»: التوحيد للصدوق ص ١٧٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٣١٥، ج ١٨ ص ٣٤٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٩٩، نور البراهين ج ١ ص ٤٣.

٦. قال رسول لله ﷺ: «فقد سخّر لي البراق وهو خير من الدنيا بحذافيرها...»: الاحتجاج ص ٥٧، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٩١، ج ١٦ ص ٣٢٩، ج ١٨ ص ٣١٦.

٧. رسول الله ﷺ: «إنّ الله سخّر لي البراق وهي دابّة من دواب الجنّة ليست بالطويل ولا بالقصير، فلو أنّ الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جرية واحدة...»: مسند زيد بن علي عليه السلام ص ٤٩٧، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦، التفسير الأصفى ج ١ ص ٦٧٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٠.

وقال ابن دريد: «إنّ اشتقاق البراق من البرق لسرعته...»: عمدة القاري ج ١٥ ص ١٢٦، الديباج على مسلم ج ١ ص ١٩٤، شرح أُصول الكافي ج ١٢ ص ٥٢٤.

٨. رسول الله: «... لها شعاع مثل شعاع الشمس»: الخصال ص ٢٠٣، روضة الواعظين ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦، تاريخ بغداد ج ١١ ص ١١٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٣٢٦، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لابن عقدة ص ١٦.

رسول الله ﷺ: «مكلّلان بالدرّ والجوهر والياقوت...»: الاحتجاج ج ١ ص ٥٧، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٩١.

٩. الإمام الصادق عليه السلام: «قال لها جبرئيل: فما ركبك نبيّ قبله...»: تفسير القمّي ص ٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩، التفسير الصافي ج ٣ ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣.

١٠. رسول الله ﷺ: «... تسمع الكلام وتفهمه»: الخصال ص ٢٠٣، روضة الواعظين ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦.

١١. إنّ البراق لم يكن يسكن لركوب رسول الله إلّا بعد شرطه أن يكون مركوبه يوم القيامة: الخرائج والجرائح ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٩.

١٢. رسول الله ﷺ: «استقبلتني امرأة كاشفة عن ذراعيها عليها من كلّ زينة الدنيا فقالت: يا محمّد، انظرني حتّى أكلمك...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٣، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.

١٣. رسول الله ﷺ: «... ولو كلّمتها لاختارت أُمّتك الدنيا على الآخرة»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٣،

تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۹.

۱۴. رسول الله ﷺ: «هذه صخرة قذفتها عن شفير جهنّم منذ سبعين عاماً، فهذا حين استقرّت»: التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۹.

۱۵. رسول الله ﷺ: «... فقال: انزل فصلّ، فنزلت وصلّيت، فقال لي: تدري أين صلّيت، فقلت: لا، فقال: صلّيت بطيبة وإليها مهاجرك...» تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۹.

۱۶. الإمام الصادق ﷺ: «... أتدري أين أنت يا رسول الله؟ الساعة أنت مقابل مسجد كوفان...»: المحاسن ج ۱ ص ۵۶، الكافي ج ۳ ص ۴۹۱، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۲۵۰، ج ۶ ص ۳۲، وسائل الشيعة ج ۵ ص ۲۵۲، مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۰۶، المزار للمفيد ص ۸، المزار لابن المشهدي ص ۱۲۳.

۱۷. الإمام الصادق ﷺ: «يا محمّد، هذا مسجد أبيك آدم ومصلّى الأنبياء، فانزل فصلِّ فيه، فنزل فصلّى فيه»: الكافي ج ۸ ص ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۳۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۴ ص ۵۳۲، تفسير العيّاشي ج ۲ ص ۱۴۶، تفسير مجمع البيان ج ۵ ص ۲۷۸.

۱۸. الإمام الصادق ﷺ: «فاستأذن الله عزّ وجلّ فأذن له...»: تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۲۵۰، ج ۶ ص ۳۲، وسائل الشيعة ج ۵ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸۰ ص ۳۷۲، ج ۹۷ ص ۳۹۸.

۱۹. الإمام الصادق ﷺ: «فإنّ الصلاة المكتوبة فيه حجّة مبرورة، والنافلة عمرة مبرورة»: الكافي ج ۳ ص ۴۹۱، وسائل الشيعة ج ۵ ص ۲۶۱، الغارات ج ۲ ص ۸۰۲، فضل الكوفة ومساجدها ص ۲۹.

۲۰. رسول الله ﷺ: «... فوافي أربعة آلاف وأربعمئة نبيّ وأربعة عشر نبيّاً...»: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۷،

الإمام الباقر ﷺ: «... فجمع ما شاء الله من أنبيائه ببيت المقدس»: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۸۴؛

الإمام الباقر ﷺ: «حشر الله الأوّلين والآخرين من النبيّين والمرسلين...»: الكافي ج ۸ ص ۱۲۱، الاحتجاج ج ۲ ص ۶، تفسير القمّي ج ۱ ص ۲۳۳.

۲۱. رسول الله ﷺ: «فأدخلني المسجد فخرق بي الصفوف والمسجد غاصّ بأهله...»: اليقين للسيّد ابن

طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.

٢٢. الإمام الباقر عليه السلام: «فاستقبل شيخاً فقال: هذا أبوك إبراهيم...»: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٨.

٢٣. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... فإذا بنداء من فوقي: تقدّم يا محمّد...»: اليقين للسيّد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.

٢٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: «فقدّمني جبرئيل فصلّيت بهم...»: اليقين للسيّد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.

٢٥. رسول الله صلى الله عليه وآله: «لمّا أُسري بي في ليلة المعراج... فأوحى الله تعالى إليّ: سلهم يا محمّد ماذا بُعثتم، فقالوا: بُعثنا على شهادة أن لا إله إلّا الله، وعلى الإقرار بنبوّتك، والولاية لعليّ بن أبي طالب»: ينابيع المودّة ج ٢ ص ٢٤٦، شواهد التنزيل ج ٢ ص، غاية المرام ج ٣ ص ٥٥، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٥٥.

٢٦. الإمام الصادق عليه السلام: «... فأخذت اللبن وشربت منه، فقال لي جبرئيل: هديت وهديت أُمّتك»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤.

رسول الله صلى الله عليه وآله: «فأخذت اللبن، فقال جبريل الحمد لله الذي هداك للفطرة»: مسند أحمد ج ٢ ص ٥١٢، سنن الدارمي ج ٢ ص ١١٠، صحيح البخاري ج ٥ ص ٢٢٤، صحيح مسلم ج ٦ ص ١٠٤، سنن النسائي ج ٨ ص ٣١٢، السنن الكبرى ج ٨ ص ٢٨٦، الكامل لابن الأثير ج ٢ ص ٥٢، فتح الباري لابن حجر ج ٧ ص ١٦٨، عمدة القاري ج ١٨ ص ٢٩، المعجم الأوسط ج ٨ ص ٣٢٨، مسند الشاميين ج ٤ ص ١٢٩، الأذكار النووية ص ١١٣، تاريخ الإسلام للذهبي ج ١ ص ٢٤٤.

٢٧. «هبط مع جبرئيل ملك لم يطأ الأرض قطّ، معه مفاتيح خزائن الأرض، فقال: يا محمّد إنّ ربّك يقرئك السلام ويقول: هذه مفاتيح خزائن الأرض، فإن شئت فكن نبيّاً عبداً، وإن شئت نبيّاً ملكاً، فأشار إليه جبرئيل أن تواضع يا محمّد، فقال: بل أكون نبيّاً عبداً»: الأمالي للصدوق ص ٥٣٥، روضة الواعظين ص ٥٧، مناقب ابن شهر آشوب ج ١ ص ١٥٤، تفسير نورالثقلين ج ٤ ص ٤٥٨.

«عرض علي مفاتيح خزائن الأرض، فاستفتيت أخي جبرئيل بذلك فأشار إليّ بالتواضع»: المبسوط للسرخسي.

۲۸. رسول الله ﷺ: «لمّا بلغت بيت المقدس في معارجي إلى السماء، وجدت على صخرتها: لا إلٰه إلّا الله، محمّد رسول الله، أيّدته بوزيره، ونصرته به، فقلت: يا جبرئيل ومن وزيري؟ فقال: عليّ بن أبي طالب عليه السلام، فلمّا انتهيت إلى السدرة المنتهى وجدت مكتوباً: لا إله إلّا الله، أنا وحدي، ومحمّد صفوتي من خلقي، أيّدته بوزيره ونصرته به، فقلت: يا جبرئيل ومن وزيري؟ فقال عليّ بن أبي طالب عليه السلام، فلمّا جاوزت السدرة وانتهيت إلى عرش ربّ العالمين، وجدت مكتوباً على قائمة من قوائم العرش: «لا إله إلّا الله أنا وحدي، محمّد حبيبي وصفوتي من خلقي، أيّدته بوزيره وأخيه ونصرته به»: الأمالي للطوسي ص ۶۴۳، مدينة المعاجز ج ۱ ص ۸۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۸۹.

۲۹. الإمام الصادق عليه السلام: «... أنزل الله العزيز الجبّار عليه محملاً من نور فيه أربعون نوعاً من أنواع النور، كانت محدقة حول العرش -عرشه تبارك وتعالى- تغشى أبصار الناظرين. أمّا واحد منها فأصفر، فمن أجل ذلك أصفرّت الصفرة، وواحد منها أحمر، فمن أجل ذلك احمرّت الحمرة، وواحد منها أبيض، فمن أجل ذلك ابيضّ البياض، والباقي على عدد سائر ما خلق الله من الأنوار والألوان، في ذلك المحمل حلق وسلاسل من فضّة، فجلس فيه ثمّ عرج به إلى السماء الدنيا...»: الكافي ج ۳ ص ۴۸۳، علل الشرائع ج ۲ ص ۳۱۲، غاية المرام ج ۶ ص ۳۲۶.

۳۰. الإمام الصادق عليه السلام: «... وتلقّتني الملائكة حتّى دخلت السماء الدنيا، فما لقيني ملك إلّا ضاحكاً مستبشراً...»: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۲۱، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۶۹.

۳۱. الإمام الصادق عليه السلام: «... فجلس فيه ثمّ عرج به إلى السماء الدنيا، فنظرت الملائكة إلى أطراف السماء، ثمّ خرّت سجّداً، فقالت: سبّوح قدّوس ربّنا وربّ الملائكة والروح، ما أشبه هذا النور بنور ربّنا؟! فقال جبرئيل: الله أكبر، الله أكبر، فسكنت الملائكة وفُتحت أبواب السماء، واجتمعت الملائكة، ثمّ جاءت فسلّمت على النبي ﷺ أفواجاً، ثمّ قالت: يا محمّد كيف أخوك؟ قال: بخير، قالت: فإن أدركته، فاقرأه منّا السلام، فقال النبيّ ﷺ: أتعرفونه؟ فقالوا: كيف لم نعرفه وقد أخذ الله عزّ وجلّ ميثاقك وميثاقه منّا؟ وإنّا لنصلّي عليك وعليه»: الكافي ج ۳ ص ۴۸۳، علل الشرائع ج ۲ ص ۳۱۲، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۱۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ۳۵۴، ج ۷۹ ص ۲۳۷.

۳۲. الإمام الباقر عليه السلام: «إنّ رسول الله ﷺ حيث أسري به، لم يمرّ بخلق من خلق الله إلّا رأى منه ما يحبّ

من البشر واللطف والسرور به، حتّى مرّ بخلقٍ من خلق الله، فلم يلتفت إليه ولم يقل له شيئاً، فوجده قاطباً عابساً، فقال: يا جبرئيل ما مررت بخلقٍ من خلق الله إلّا رأيت البشر واللطف والسرور منه، إلّا هذا، فمن هذا؟ قال: هذا مالك خازن النار، وهكذا خلقه ربّه، قال: فإنّي أحبّ أن تطلب إليه أن يريني النار. فقال له جبرئيل عليه السلام: إنّ هذا محمّد رسول الله وقد سألني أن أطلب إليك أن تريه النار، قال: فأخرج له عنقاً منها فرآها، فلمّا أبصرها لم يكن ضاحكاً حتّى قبضه الله عزّ وجلّ»: الأمالي للصدوق ٦٩٦، بحار الأنوار ج ٨ ص ٢٨٤.

رسول الله صلى الله عليه وآله: «... فما لقيني ملك إلاّ ضاحكاً مستبشراً، حتّى لقيني ملك من الملائكة لم أرَ أعظم خلقاً منه، كريه المنظر، ظاهر الغضب، فقال لي مثلما قالوا من الدعاء، إلّا أنّه لم يضحك، ولم أر فيه من الاستبشار ما رأيت ممّن ضحك من الملائكة، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فإنّي قد فزعت منه، فقال: يجوز أن تفزع منه، وكلّنا نفزع منه، إنّ هذا مالك خازن النار، لم يضحك قطّ، ولم يزل منذ ولّاه الله جهنّم يزداد كلّ يوم غضباً وغيظاً على أعداء الله وأهل معصيته، فينتقم الله به منهم، ولو ضحك إلى أحد، كان قبلك أو كان ضاحكاً إلى أحد بعدك لضحك إليك، ولكنّه لا يضحك، فسلّمت عليه فردّ السلام عليّ، وبشّرني بالجنّة...»: تفسير القمّي ص ٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢١.

٣٣. رسول الله صلى الله عليه وآله: «مررت ليلة أُسري بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء أُمّتك من أهل الدنيا، كانوا يأمرون الناس بالبرّ وينسون أنفسهم...»: مسند أحمد ج ٣ ص ١٨٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٢٧٦، مسند ابن المبارك ص ٢٢، مسند أبي يعلى ج ٧ ص ٦٩، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٧٦، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٨٩، الدرّ المنثور ج ١ ص ٦٤، تفسير البغوي ج ١ ص ٦٨.

٣٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: «مررت ليلة أُسري بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظافيرهم، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يغتابون الناس...»: شرح نهج البلاغة ج ٩ ص ٦٠.

رسول الله صلى الله عليه وآله: «لمّا عرج بي ربّي مررت بقومٍ لهم أظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم...»: مسند أحمد ج ٣ ص ٢٢٤، الجامع الصغير ج ٢ ص ٤٢١، كنز العمّال ج ٣ ص ٥٨٧، فيض القدير ج ٣ ص ٥٨٧، تفسير القرطبي ج ١٦ ص ٣٣٦، جامع السعادات ج ٢ ص ٢٣٣.

۳۵. أمير المؤمنين عليه السلام: «دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلى الله عليه وآله، فوجدته يبكي بكاءً شديداً، فقلت: فداك أبي وأُمّي يا رسول الله، ما الذي أبكاك؟ فقال: يا علي، ليلة أُسري بي إلى السماء رأيت نساءً من أُمّتي في عذاب شديد، فأنكرت شأنهنّ، فبكيت لمّا رأيت من شدّة عذابهنّ، رأيت امرأةً معلّقة بشعرها يغلي دماغ رأسها، ورأيت امرأة معلّقة بلسانها والحميم يصبّ في حلقها، ورأيت امرأة معلّقة بثدييها، ورأيت امرأة تأكل لحم جسدها، والنار توقد من تحتها، ورأيت امرأة قد شدّ رجلاها إلى يديها وقد سلّط عليها الحيات والعقارب، ورأيت امرأة صمّاء عمياء خرساء في تابوت من نار، يخرج دماغ رأسها من منخرها، وبدنها متقطّع من الجذام والبرص، ورأيت امرأة معلّقة برجليها في تنّور من نار، ورأيت امرأة تُقطّع لحم جسدها من مقدّمها ومؤخّرها بمقاريض من نار، ورأيت امرأة تُحرق وجهها ويداها وهي تأكل أمعاءها، ورأيت امرأة رأسها رأس خنزير، وبدنها بدن الحمار، وعليها ألف ألف لون من العذاب، ورأيت امرأة على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار.

فقالت فاطمة: حبيبي وقرّة عيني، اخبرني ما كان عملهنّ وسيرتهنّ حتّى وضع الله عليهنّ هذا العذاب؟ فقال: يا بنتي، أمّا المعلّقة بشعرها فإنّها كانت لا تغطّي شعرها من الرجال، وأمّا المعلّقة بلسانها فإنّها كانت تؤذي زوجها، وأمّا المعلّقة بثدييها فإنّها كانت تمتنع من فراش زوجها، وأمّا المعلّقة برجليها فإنّها كانت تخرج من بيتها بغير إذن زوجها، وأمّا التي كانت تأكل لحم جسدها فإنّها كانت تزيّن بدنها للناس، وأمّا التي شُدّ يداها إلى رجليها وسُلّط عليها الحيات والعقارب فإنّها كانت قذرة الوضوء قذرة الثياب، وكانت لا تغتسل من الجنابة والحيض، ولا تتنظّف، وكانت تستهين بالصلاة، وأمّا العمياء الصمّاء الخرساء فإنّها كانت تلد من الزنا فتعلّقه في عنق زوجها، وأمّا التي كان يُقرض لحمها بالمقاريض فإنّها كانت تعرض نفسها على الرجال، وأمّا التي كان يُحرق وجهها وبدنها وهي تأكل أمعاءها فإنّها كانت قوّادة، وأمّا التي كان رأسها رأس خنزير وبدنها بدن الحمار فإنّها كانت نمّامة كذّابة، وأمّا التي كانت على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها فإنّها كانت قينة نوّاحة حاسدة...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۱۴، وسائل الشيعة ج ۲۰ ص ۲۱۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۰۹.

۳۶. رسول الله صلى الله عليه وآله: «لمّا أُسري بي إلى السماء... لقيني جبرئيل في محفل من الملائكة فقال: لو اجتمعت أُمّتك على حبّ علي ما خلق الله النار»: نوادر المعجزات ص ۷۵، الأمالي للطوسي ص ۶۴۲، بحار

الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٨.

٣٧. رسول الله ﷺ: «ثمّ مررت بملك من الملائكة جالس على مجلس، وإذا جميع الدنيا بين ركبتيه، وإذا بيده لوح من نور، سطر مكتوب فيه كتاب ينظر فيه لا يلتفت يميناً ولا شمالاً مقبلاً عليه كهيئة الحزين، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فقال: هذا ملك الموت، دائب في قبض الأرواح، فقلت: يا جبرئيل أدنني منه حتّى أكلّمه، فأدناني منه فسلّمت عليه، وقال له جبرئيل: هذا محمّد نبيّ الرحمة الذي أرسله الله إلى العباد، فرحّب بي وحيّاني بالسلام وقال: أبشر يا محمّد، فإنّي أرى الخير كلّه في أُمّتك، فقلت: الحمد لله المنّان ذي النعم على عباده، ذلك من فضل ربّي ورحمته عليّ، فقال جبرئيل: هو أشدّ الملائكة عملاً، فقلت: أكل من مات أو هو ميّت فيما بعد هذا يقبض روحه؟ فقال: نعم، قلت: وتراهم حيث كانوا وتشهدهم بنفسك؟ فقال: نعم، فقال ملك الموت: ما الدنيا كلّها عندي فيما سخّرها الله لي ومكّنني عليها إلّا كالدرهم في كفّ الرجل يقلّبه كيف يشاء، وما من دار إلّا وأنا أتصفّحه كلّ يوم خمس مرّات، وأقول إذا بكى أهل الميّت على ميّتهم: لا تبكوا عليه، فإنّ لي فيكم عودة وعودة حتّى لا يبقى منكم أحد...»: تفسير القمّي ص ٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٢.

٣٨. رسول الله ﷺ: « قال: مررنا بملائكة من ملائكة الله عزّ وجلّ خلقهم الله كيف شاء، ووضع وجوههم كيف شاء، ليس شيء من أطباق أجسادهم إلّا وهو يسبّح الله ويحمده، من كلّ ناحية بأصوات مختلفة، أصواتهم مرتفعة بالتحميد والبكاء من خشية الله، فسألت جبرئيل عنهم، فقال: كما ترى خُلقوا، إنّ الملك منهم إلى جنب صاحبه ما كلّمه قطّ، ولا رفعوا رؤوسهم إلى ما فوقها، ولا خفضوها إلى ما تحتها خوفاً من الله وخشوعاً، فسلّمت عليهم فردّوا عليّ إيماءً برؤوسهم لا ينظرون إليّ من الخشوع، فقال لهم جبرئيل: هذا محمّد نبيّ الرحمة، أرسله الله إلى العباد رسولاً ونبيّاً، وهو خاتم النبوّة وسيّدهم، أفلا تكلّمونه؟ قال: فلمّا سمعوا ذلك من جبرئيل أقبلوا عليّ بالسلام، وأكرموني وبشّروني بالخير لي ولأُمّتي»: تفسير القمّي ص ٧، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٤.

٣٩. «ثمّ مضى فمرّ على شيخ قاعد على كرسي إذا نظر عن يمينه ضحك وفرح، وإذا نظر عن يساره حزن وبكى، فقال: من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا أبوك آدم، إذا رأى من يدخل الجنّة من ذرّيته ضحك وفرح، وإذا رأى من يدخل النار من ذرّيته حزن وبكى»: الأمالي للصدوق ٥٣٦، روضة الواعظين ص ٥٨، بحار

الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۵.

۴۰. الإمام الصادق ﷺ: « ... ثمّ زاده أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه شيء منه ذلك النور الأوّل، وزاده في محمله حلقاً وسلاسل، ثمّ عرج به إلى السماء الثانية، فلمّا قرب من باب السماء تنافرت الملائكة إلى أطراف السماء، وخرّت سجّداً وقالت: سبّوح قدّوس ربّ الملائكة والروح، ما أشبه هذا النور بنور ربّنا! فقال جبرئيل: أشهد أن لا إله إلّا الله، أشهد أن لا إله إلّا الله، فاجتمعت الملائكة، وفتحت أبواب السماء، وقالت: يا جبرئيل، من هذا معك؟ فقال: هذا محمّد، قالوا: وقد بُعث؟ قال: نعم، قال رسول الله: فخرجوا إليّ شبه المعانيق، فسلّموا عليّ وقالوا: اقرأ أخاك السلام، فقلت: هل تعرفونه؟ قالوا: نعم، وكيف لا نعرفه وقد أخذ الله ميثاقك وميثاقه وميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا؟ وإنّا لنتصفّح وجوه شيعته في كلّ يوم خمساً، يعنون في وقت كلّ صلاة»: الكافي ج ۳ ص ۴۸۳، علل الشرائع ج ۲ ص ۳۱۲، حلية الأبرار ج ۱ ص ۴۲۲، منتقى الجمان ج ۲ ص ۳۴۷، غاية المرام ج ۶ ص ۳۲۶.

۴۱. الإمام الصادق ﷺ: « ... لأنّها بحذاء بيت المعمور، وهو مربّع»: علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸، كتاب من لايحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۵.

الإمام السجّاد ﷺ: « ... وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة»: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.

۴۲. رسول الله ﷺ: «لمّا طفت بالبيت المعمور...»: الأمالي للطوسي ص ۶۴۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۸۹.

۴۳. الإمام الصادق ﷺ: «ثمّ قال ربّي عزّ وجلّ: يا محمّد، مدّ يدك فيتلقّاك ما يسيل من ساق عرشي الأيمن، فنزل الماء فتلقّيته باليمين، فمن أجل ذلك أوّل الوضوء باليمني، ثمّ قال: يا محمّد، خذ ذلك فاغسل به وجهك...»: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۵۷، ج ۷۷ ص ۲۸۸.

۴۴. الإمام الباقر ﷺ: «لمّا أُسري برسول الله ﷺ فبلغ البيت المعمور وحضرت الصلاة، فأذّن جبرئيل وأقام، فتقدّم رسول الله وصفّ الملائكة...»: الكافي ج ۳ ص ۳۰۳، الاستبصار ج ۱ ص ۳۰۵، تهذيب الأحكام ج ۲ ص ۶۰، وسائل الشيعة ج ۵ ص ۳۶۸.

۴۵. «ثمّ رأيت ملكاً جالساً على سرير تحت يديه سبعون ألف ملك، تحت كلّ ملك سبعون ألف ملك، فوقع في نفس رسول الله ﷺ أنّه هو، فصاح به جبرئيل فقال: قم، فهو قائم إلى يوم القيامة»: بحار الأنوار ج ۱۸

ص ٣٢٥، تفسير القمّي ج ٢ ص ٨.

٤٦. رسول الله ﷺ: «مررت ليلة أُسري بي إلى السماء، وإذا أنا بملك جالس على منبر من نور والملائكة تحدق به، فقلت: يا جبرئيل من هذا الملك؟ فقال: أُدن منه فسلّم عليه، فدنوت منه وسلّمت عليه، فإذا أنا بأخي وابن عمّي عليّ بن أبي طالب، فقلت: يا جبرئيل! سبقني عليّ بن أبي طالب إلى السماء الرابعة؟ فقال: لا يا محمّد، ولكنّ الملائكة شكت حبّها لعليّ، فخلق الله هذا الملك من نور عليّ وصورة علي، فالملائكة تزوره في كلّ ليلة جمعة سبعين مرّة، ويسبّحون الله تعالى ويقدّسونه، ويهدون ثوابه لمحبّ علي: كشف اليقين ص ٢٣٣، كشف الغمّة ج ١ ص ١٣٧، الغدير ج ٢ ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٦.

٤٧. رسول الله ﷺ: «ورأيت في السماء السابعة بحاراً من نور يتلألأ تلألؤها، يخطف بالأ بصار...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٩، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٩.

٤٨. أمير المؤمنين عليه السلام: « ... تقدّم وصلّ وأجهر بصلاتك فإنّ خلفك صفوفاً من الملائكة لا يعلم عددهم إلّا الله...»: اليقين للسيّد ابن طاووس ص ٤٠٥.

٤٩. رسول الله عليه السلام: «لأنّ الله تبارك وتعالى فضّل أنبيائه على ملائكته أجمعين، وفضّلك خاصّة»: علل الشرائع ج ١ ص ٥، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٣٨، المحتضر ص ٢٣٩.

٥٠. «ثمّ تمّ الأذان ثمّ صلّى بهم رسول الله ﷺ في السماء السابعة وأمّهم رسول الله...»: تفسير العيّاشي ج ١ ص ١٥٩، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٠٣.

٥١. الإمام الصادق عليه السلام: «ثمّ صعدنا إلى السماء السابعة، فما مررت بملك من الملائكة إلّا قالوا: يا محمّد احتجم، وأمر أُمّتك بالحجامة...» بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٥، تفسير القمّي ج ٢ ص ٩.

رسول الله ﷺ: «ما مررت ليلة أُسري بي بملأ إلّا قالوا: يا محمّد مرّ أُمّتك بالحجامة»: سنن ابن ماجة ج ٢ ص ١١٥١، تحفة الأحوذي ج ٦ ص ١٧٦، الطبقات الكبرى ج ١ ص ٤٤٨، الكامل لابن عدي ج ٣ ص ٣٥١، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٤٠٥، مجمع الزوائد ج ٥ ص ٩١، سنن الترمذي ج ٣ ص ٢٦٤، المستدرك ج ٤ ص ٢٠٩، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٥٥.

٥٢. رسول الله ﷺ: «تقدّم بين يدي يا محمّد، فتقدّمت فإذا أنا بنهرٍ حافتاه قباب الدرّ واليواقيت، أشدّ بياضاً من الفضّة وأحلى من العسل وأطيب ريحاً من المسك الأذفر، قال: فضربت بيدي فإذا طينه مسكة ذفرة،

قال: فأتاني جبرئيل فقال لي: يا محمّد، أيّ نهر هذا؟ قال: قلت: أيّ نهر هذا يا جبرئيل؟ قال هذا نهرك...»: اليقين ص ۲۹۱، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۲.

۵۳. رسول الله ﷺ: «خرجت فانقاد لي نهران: نهر يُسمّى الكوثر، ونهر يُسمّى الرحمة، فشربت من الكوثر واغتسلت من الرحمة، ثمّ انقادا لي جميعاً حتّى دخلت الجنّة...»: تفسير القمّي ج ۲ ص ۱۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۲۷.

۵۴. رسول الله ﷺ: « ... لما صرت إلى العرش، وجدت على كلّ ركن من أركانه مكتوباً: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين»: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۰۴، المحتضر ص ۲۵.

۵۵. رسول الله ﷺ: «لمّا كانت ليلة المعراج نظرت تحت العرش أمامي، فإذا أنا بعليّ بن أبي طالب قائماً أمامي ... قلت: يا جبرئيل، سبقني عليّ بن أبي طالب؟ قال: لا، لكنّي اخبرك، اعلم يا محمّد إنّ الله يُكثر الثناء والصلوات على عليّ بن أبي طالب فوق عرشه، فاشتاق العرش إلى عليّ بن أبي طالب، فخلق الله تعالى هذا الملك على صورة عليّ بن أبي طالب تحت عرشه لينظر إليه العرش فيسكن شوقه...»: مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۷۳، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۹۷.

۵۶. رسول الله ﷺ: «أُسري بي ليلة المعراج إلى السماء، فرأيت ملكاً له ألف يد، لكلّ يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعدّ بتلك الأصابع، فقلت لجبرئيل: من هذا الملك؟ وما الذي يحاسبه؟ قال: هذا ملك موكل على قطر المطر، يحفظها كم قطرة تنزل من السماء إلى الأرض، فقلت للملك: أنت تعلم مذ خلق الله الدنيا، كم قطرة نزلت من السماء إلى الأرض...»: مستدرك الوسائل ج ۵ ص ۳۵۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۴۸۶.

۵۷. رسول الله ﷺ: « ... ما مررت بباب من أبواب الجنّة إلّا ورأيت مكتوباً عليه: عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين...»: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۳۳۹.

رسول الله ﷺ: «مكتوب في باب الجنّة قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفي سنة: لا إله إلّا الله، عليّ أخو رسول الله»: الخصال ص ۶۳۷، الثاقب في المناقب ص ۱۱۸، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۱، كنز العمّال ج ۱۱ ص ۶۲۴.

رسول الله ﷺ: «مكتوب في باب الجنّة: لا إله إلّا الله، أيدته بعليّ»: شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۹۷، لسان

الميزان ج ٢ ص ٤٨٤.

٥٨. رسول الله ﷺ: «فإذا بصوت وصيحة شديدة، قال: قلت: يا جبرئيل ما هذا الصوت؟ فقال لي: يا محمّد هذا صوت طوبى قد اشتاقت إليك»: اليقين ص ٢٩، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣١٤.

٥٩. رسول الله ﷺ: «... أخذ جبرئيل بيدي فأدخلني الجنّة، فإذا أنا بشجرة من نور في أصلها ملكان يطويان الحلل والحلي، فقلت: حبيبي جبرئيل، لمن هذه الشجرة؟ فقال: هذه لأخيك عليّ بن أبي طالب...»: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٤، المحتضر ص ٢٣٩، كشف الغمّة ج ٢ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٠.

٦٠. رسول الله ﷺ: «... وتجري نهر في أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهر من ماء غير آسن، ونهر من لبن لم يتغيّر طعمه، ونهر من خمر لذّة للشاربين، ونهر من عسل مصفّى...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٢٣٧، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٣٧.

٦١. رسول الله ﷺ: «... ثمّ تقدّمت أمامي، فإذا أنا برطب ألين من الزبد، وأطيب من المسك، وأحلى من العسل، فأخذت رطبة فأكلتها»: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٤، المحتضر ص ٢٣٩، كشف الغمّة ج ٢ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٠.

٦٢. رسول الله ﷺ: «قصراً من ياقوت أحمر يُرى داخله من خارجه وخارجه من داخله، فقلت: يا جبرئيل لمن هذا القصر؟ قال: لمن أطاب الكلام وأدام الصيام وأطعم الطعام وتهجّد بالليل والناس نيام...»: تفسير القمّي ج ١ ص ٢١، الأمالي للطوسي ص ٤٥٨، بحار الأنوار ج ٨ ص ٤٥٨.

٦٣. رسول الله ﷺ: «لمّا أسري بي إلى السماء، دخلت الجنّة فرأيت فيها قيعان ورأيت فيها ملائكة يبنون لبنة من ذهب ولبنة من فضة، وربّما أمسكوا، فقلت لهم: ما بالكم قد أمسكتم؟ فقالوا: حتّى تجيئنا النفقة، فقلت: وما نفقتكم؟ قالوا: قول المؤمن: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أكبر، فإذا قال بنينا، وإذا سكت أمسكنا»: تفسير القمّي ج ١ ص ٢١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٩٢.

٦٤. رسول الله ﷺ: «رأيت ليلة أُسري بي قصوراً مشرفة على الجنّة، فقلت: يا جبرئيل، لمن هذا؟ قال:

للكاظمين الغيظ والعافين عن الناس...»: كنز العمّال ج ٣ ص ٣٧٥، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ١٦٨.

٦٥. رسول الله ﷺ: «ليلة أُسري بي إلى السماء... فبينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومقاصيرها، إذ شممت رائحة طيّبة فأعجبتني تلك الرائحة، فقلت: يا حبيبي، ما هذه الرائحة التي غلبت على روائح الجنّة كلّها، فقال: يا محمّد، تفاحة خلقها الله تبارك وتعالى بيده منذ ثلاثمئة ألف عام، ما ندري ما يريد بها، فينما أنا كذلك إذ رأيت ملائكةمعهم تلك التفاحة فقالوا: يا محمّد، ربّنا يقري عليك السلام وقد أتحفك بهذه التفاحة...»: مدينة المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤.

٦٦. الإمام الصادق عليه السلام: «كان النبي ﷺ يكنّر تقبيل فاطمة عليها السلام، فعاتبته على ذلك عائشة، فقالت: يا رسول الله إنّك لتكنّر تقبيل فاطمة! فقال لها: إنّه لمّا عُرج بي إلى السماء، مرّ بي جبرئيل على شجرة طوبى، فناولني من ثمرها فأكلته، فحوّل الله ذلك ماءً إلى ظهري، فلمّا أن هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة، فما قبّلتها إلّا وجدت رائحة شجرة طوبى منها»: تفسير العيّاشي ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢.

الإمام الصادق عليه السلام: «كان رسول الله ﷺ يكنّر تقبيل فاطمة عليها السلام، فأنكرت ذلك عائشة، فقال رسول الله: يا عائشة، إنّي لمّا أُسري بي إلى السماء، دخلت الجنّة، فأدناني جبرئيل من شجرة طوبى، وناولني من ثمارها، فأكلته، فحوّل الله ذلك ماءً في ظهري، فلمّا هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة، فما قبّلتها قطّ إلّا وجدت رائحة شجرة طوبى منها»: تفسير القمّي ج ١ ص ٣٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢.

رسول الله ﷺ: «أُسري بي إلى السماء، أدخلني جبرئيل الجنّة فناولني تفّاحة، فأكلتها فصارت نطفة في ظهري، فلمّا نزلت من السماء واقعت خديجة، ففاطمة من تلك النطفة، فكلّما اشتقت إلى تلك التفّاحة قبّلتها»: ينابيع المودّة ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبى ص ٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧.

٦٧. رسول الله ﷺ: «... فأنا إذا اشتقت إلى الجنّة سمعت ريحها من فاطمة»: الطرائف في معرفة مذهب الطوائف ص ١١١، بحار الأنوار حج ٣٧ ص ٦٥.

رسول الله ﷺ: «... فأكلتها ليلة أُسري فعلقت خديجة بفاطمة، فكنت إذا اشتقت إلى رائحة الجنّة شممت رقبة فاطمة»: المستدرك ج ٣ ص ١٥٦، كنز العمّال ج ١٢ ص ١٠٩، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٥٣.

٦٨. رسول الله ﷺ: «يا علي، إنّ الملأ الأعلى ليدعونّ لك، وإنّ المصطفين الأخيار ليرغبون إلى ربّهم جلّ وعزّ أن يجعل لهم السبيل إلى النظر إليك...»: اليقين ص ٢٩٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٣.

٦٩. رسول الله ﷺ: «... هؤلاء قرّاء اللوح المحفوظ أخبروني ليلة أُسري بي أنّهم وجدوا في اللوح المحفوظ: عليّ المعصوم من كلّ خطأ...»: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٦٨، غاية المرام ج ٦ ص ٣٢٥.

٧٠. رسول الله ﷺ: «... وسمعت خطيبهم في أعظم محافلهم وهو يقول: عليّ الحاوي لأصناف الخيرات، المشتمل على أنواع المكرمات...»: بحار الأنوار ج ٤١ ص ٢١.

٧١. رسول الله ﷺ «أتدري ما سمعت من الملأ الأعلى فيك ليلة أُسري بي يا علي؟ سمعتهم يقسمون على الله ويستقضونه ويتقرّبون إلى الله بمحبّتك...»: بحار الأنوار ج ٤١ ص ٢١.

٧٢. الإمام الكاظم عليه السلام: «... وقف بي جبرئيل عند شجرة عظيمة لم أرَ مثلها، على كلّ غصن منها وعلى كلّ ورقة منها ملك، وعلى كلّ ثمرة منها ملك، وقد كلّلها نور من نور الله جلّ وعزّ، فقال جبرئيل: هذه سدرة المنتهى، كان ينتهي الأنبياء من قبلك إليها، ثمّ يجاوزونها، وأنت تجوزها إن شاء الله ليريك من آياته الكبرى...»: اليقين ص ٢٩٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٥.

٧٣. الإمام الصادق عليه السلام: «فأوقفه جبرئيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمّد، فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قطّ ولا نبيّ، إنّ ربّك يصلّي، فقال: يا جبرئيل وكيف يصلّي؟ قال: يقول: سبّوح قدّوس أنا ربّ الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي، فقال: اللّهمّ عفوك عفوك...»: الكافي ج ١ ص ٤٤٣، التفسير الصافي ج ٥ ص ٨٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٩٨.

٧٤. رسول الله ﷺ: «فلمّا انتهيت إلى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدّم يا محمّد، وتخلف عنّي، فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضع تفارقني !؟ فقال: يا محمّد، إنّ انتهاء حدّي الذي وضعني الله عزّ وجلّ فيه إلى هذا المكان، فإن تجاوزته احترقت أجنحتي بتعدّي حدود ربّي جلّ جلاله...»: علل الشرائع ج ١ ص ٦، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٣٣٧.

٧٥. الإمام الصادق ﷺ: «... فقالت السدرة المنتهى: ما جازني مخلوق قبلك...»: بصائر الدرجات ص ٢١١، مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ١١، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٤٧.

٧٦. رسول الله ﷺ: «رأيت نهراً، ورأيت وراء النهر حجاباً، ورأيت وراء الحجاب نوراً...»: تفسير ابن

أبي حاتم ج ١٠ ص ٣٣١٩، الدرّ المنثور ج ٦ ص١٢٥، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٢.

٧٧. رسول الله ﷺ: « ... فلمّا وصلت إلى السماء السابعة وتخلّف عنّي جميع من كان معي من ملائكة السماوات وجبرئيل عليه السلام والملائكة المقرّبين، ووصلت إلى حجب ربّي، دخلت سبعين ألف حجاب، بين كلّ حجاب إلى حجاب من حجب العزّة والقدرة والبهاء والكرامة والكبرياء والعظمة والنور والظلمة والوقار، حتّى وصلت إلى حجاب الجلال...»: اليقين ص ٤٣٥، المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٨.

«من الحجاب إلى الحجاب مسيرة خمسمئة عام...»: المحتضر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨.

٧٨. رسول الله ﷺ: « ... لمّا صرت إلى حجب النور، رأيت على كلّ حجاب مكتوباً: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ بن أبي طالب أمير المؤ منين...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٠٤، المحتضر ص ٢٥.

٧٩. «فتقدّم رسول الله ما شاء الله أن يتقدّم...»: المحتضر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨.

٨٠. عن عبد الله بن عمر: «سمعت رسول الله ﷺ وقد سُئل: بأيّ لغةٍ خاطبك ربّك ليلة المعراج؟ فقال: خاطبني بلغة علي بن أبي طالب، فألهمني أن قلت: يا ربّ، أنت خاطبتني أم علي؟ فقال: يا أحمد، أنا شيء ليس كالأشياء، لا أُقاس بالناس ولا أُوصف بالأشياء، خلقتك من نوري وخلقت عليّاً من نورك، فاطّلعت على سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك...»، المختصر ص ١٧١، التسفير الصافي ج ٣ ص ١٧٧، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٣، ينابيع المودّة ج ١ ص ٢٤٦.

٨١. رسول الله عليه السلام: «ليلة أُسري بي إلى السماء وصرت كقاب قوسين أو أدني، أوحى الله تعالى إليّ أن يا محمّد مَن أحبّ خلقي إليك؟ قلت: ياربّ أنت أعلم، فقال: أنا أعلم ولكن أريد أن أسمعه من فيك، فقلت: ابن عمّي عليّ بن أبي طالب...»: المحتضر ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٨٣.

٨٢. رسول الله ﷺ: «ثمّ قال لي الجليل جلّ جلاله: يا محمّد، مَن تحبّ من خلقي؟ قلت: أحبّ الذي تحبّه أنت يا ربّي، فقال لي جلّ جلاله: فأحبّ عليّاً فإنّي أُحبّه، وأحبّ من يحبّه، وأحبّ من أحبّ من يحبّه...»: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.

٨٣. رسول الله ﷺ: «ووعدني الشفاعة في شيعته وأوليائه»: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨

ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.

٨٤. عن رسول الله ﷺ: « ... فقال لي: يا محمّد، أنا أنا الله لا إله إلّا أنا العليّ الأعلى، وهبت لأخيك اسما من أسمائي فسميته عليّاً...»: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٢٣.

٨٥. رسول الله ﷺ: «إنّ الله عزّ وجلّ أوحى إليّ ليلة أُسري بي ... يا محمّد، لو أنّ عبداً من عبادي عبدني حتّى ينقطع ثمّ لقاني جاحداً لولايتهم أدخلته ناري ...»: الغيبة للنعماني ص ٩٥، الغيبة للطوسي ص ١٤٨.

رسول الله ﷺ: «يا محمّد، لو أنّ عبداً من عبادي عبدني حتّى ينقطع... ثمّ أتاني جاحداً لولايتكم، ما غفرت له أو يقرّ بولايتكم...»: مقتضب الأثر ص ١١.

٨٦. رسول الله ﷺ: «ليلة أُسري بي إلى السماء، كلّمني ربّي جلّ جلاله، فقال: يا محمّد، فقلت: لبّيك ربّي، فقال: إنّ عليّاً حجّتي بعدك على خلقي وإمام أهل طاعتي، مَن أطاعه أطاعني، ومن عصاه عصاني، فانصبه علماً لأُمّتك يهتدون به بعدك...»: الأمالي ص ٥٦٦، الجواهر السنية ص ٢٣٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٠.

٨٧. رسول الله ﷺ: «يا محمّد، إنّ عليّاً وارث علمك من بعدك، وصاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة، وصاحب حوضك، يسقي من ورد عليه من مؤمني أُمّتك، ثمّ أوحى إليّ أني قد أقسمت على نفسي قسماً حقّاً لا يشرب من ذلك الحوض مبغض لك ولأهل بيتك...»: كمال الدين ص ٢٥، نور الثقلين ج ٣ ص ١٢٣، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٦٩.

٨٨. رسول الله ﷺ: « ... يا محمّد، أوصياؤك المكتوبون على ساق عرشي، فنظرت وأنا بين يدي ربّي جلّ جلاله إلى ساق العرش، فرأيت اثني عشر نوراً، في كلّ نور سطر أخضر عليه اسم وصي من أوصيائي، أوّلهم عليّ بن أبي طالب، وآخرهم مهدي أُمّتي، فقلت: يا ربّ هؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمّد هؤلاء أوليائي وأصفيائي وحججي بعدك على بريّتي، وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك، وعزّتي وجلالي، لأظهرنّ بهم ديني، ولأعلينّ بهم كلمتي، ولأطهرنّ الأرض بآخرهم من أعدائي ...»: علل الشرائع ج ١ ص ٧، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦.

٨٩. رسول الله ﷺ: « ... أنت شجرة وعلي غصنها وفاطمه ورقها... والحسن والحسين ثمارها، خلقتهما من

طينة علّيين، وخلقت شيعتكم منكم، إنّهم لو ضربوا على أعناقهم بالسيوف ما ازدادوا لكم إلّا حبّاً...»: الغدير ج ٢ ص ٣١٤، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٧٤.

٩٠. «ثمّ مضى حيث فرضت عليه الصلاة خمسون ركعة صلاة...»: الأمالي للصدوق ص ٥٣٦، مستدرك الوسائل ج ٣ ص ١٤، بحار الأنوار ج ٧٩ ص ٢٥٢.

٩١. أمير المؤمنين عليه السلام: «قال الله لنبيّه صلى الله عليه وآله ليلة أُسري به: وكانت الأُمم السالفة مفروضاً عليهم خمسون صلاة في خمسين وقتاً، وهي من الآصار التي كانت عليهم، وقد رفعها عن أُمّتك...»: مستدرك الوسائل ج ٣ ص ١٣، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣٤٥.

٩٢. «يا محمّد، إنّه لا يبدّل القول لديّ بأنّ لك بهذه الخمس خمسين...»: الخصال ص ٢٦٩، نيل الأوطار ج ١ ص ٣٦١، سنن الترمذي ج ١ ص ١٣٧، المصنّف للصنعاني ج ١ ص ٤٥٢.

«فرضت على النبيّ ... أسري به خمسين ثمّ نقضت»: مسند أحمد ج ٣ ص ١٦١.

٩٣. «... قد رفعت عن أُمّتك الآصار التي كانت على الأُمم السالفة، وذلك أنّي جعلت على الأُمم أن لا أقبل فعلاً إلّا في بقاع الأرض اخترتها لهم وإن بعدت، وقد جعلت الأرض لك ولأُمّتك طهوراً ومسجداً...»: بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣٤٥، ج ٨٠ ص ٢٧٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠٦.

٩٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: «ثمّ أمرني ربّي بأُمور... اكتمها...»: اليقين ص ٣٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣٢١.

٩٥. عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «... فقال لي: اقرأه منّي السلام...»: كمال الدين ص ٥١١، معاني الأخبار ص ٣٩٦، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٢٣.

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما عرج بي ربّي عزّ وجلّ إلى السماء قطّ وكلّمني، إلّا قال لي: يا محمّد اقرأ عليّاً منّي السلام وعرّفه أنّه إمام أوليائي ونور من أطاعني»: الأمالي للصدوق ص ٣٨٣، الجواهر السنية ص ٢٧٣.

٩٦. عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «... يا أبا القاسم، امض هادياً مهدياً، نعم المجيء جئت، ونعم المنصرف انصرفت، وطوباك وطوبى لمن آمن بك وصدّقك...»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

٩٧. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... ثمّ انصرفت فجعلت لا أخرج من حجاب من حجب ربّي ذي الجلال والإكرام إلّا سمعت النداء من ورائي: يا محمّد احبب عليّاً، يا محمّد أكرم عليّاً، يا محمّد قدّم عليّاً، يا محمّد استخلف

عليّاً، يا محمّد أوصِ إلى عليّ، يا محمّد وآخ عليّاً، يا محمّد أحبّ من يحبّ عليّاً، يا محمّد استوصِ بعليّ وشيعته خيراً...»: اليقين ص ٤٢٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٢٧.

٩٨. عن رسول الله ﷺ: «... فقال لي خليلي: نعم المجيء جئت، ونعم المنصرف انصرفت، ماذا قلت؟ وماذا قيل لك؟ قال: فقلت بعض ما جرى، فقال لي: وما كان آخر الكلام الذي أُلقي إليك؟ فقلت له: نوديت يا أبا القاسم، امض هادياً مهدياً رشيداً، طوباك وطوبى لمن آمن بك وصدّقك، فقال لي جبرئيل: أفلم تستفهم ما أراد بأبي القاسم؟ قلت: لا يا روح الله، فنوديت يا أحمد إنّما كنّيتك أبا القاسم لأنّك تقسم الرحمة منّي بين عبادي يوم القيامة...»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

٩٩. عن رسول الله ﷺ: «... فلمّا وصلت إلى الملائكة، جعلوا يهنّؤوني في السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامةً لك ولعليّ»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

١٠٠. عن رسول الله ﷺ: «... يا محمّد، إذا رجعت إلى الدنيا، فاقرأ عليّاً وشيعته منّي السلام...»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

١٠١. عن رسول الله ﷺ: «إنّ جبرئيل أتاني ليلة أُسري بي، فحين رجعت فقلت: يا جبرئيل هل لك من حاجة؟ فقال: حاجتي أن تقرأ على خديجة من الله ومنّي السلام، وحدّثنا عند ذلك أنّها قالت حين لقيها نبيّ الله عليه وآله السلام، فقال لها الذي قال جبرئيل: قالت: إنّ الله هو السلام، ومنه السلام، وإليه السلام، وعلى جبرئيل السلام»: تفسير العيّاشي ج ٢ ص ٢٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٣، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٧.

١٠٢. الإمام الصادق ﷺ: «... ثمّ طوى الصحيفة فأمسكها بيمينه وفتح صحيفة أصحاب الشمال، فإذا فيها أسماء أهل النار وأسماء آبائهم وقبائلهم... ثمّ نزل ومعه الصحيفتان فدفعهما إلى عليّ بن أبي طالب»: بصائر الدرجات ص ٢١١، مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ١١، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٤٧.

منابع

١. الاختصاص، الشيخ المفيد، (٤١٣ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

٢. الأذكار النووية، يحيى بن شرف النووي، (٦٧٦ق)، طبعة محقّقة (١٤١٤ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٣. الأمالي، الشيخ الصدوق ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، مؤسّسة البعثة، قمّ.

٤. الأمالي، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، (١٤١٤ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قمّ.

٥. بحار الأنوار العلّامة المجلسي، (١١١١ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

٦. بشارة المصطفىﷺ، محمّد بن علي الطبري، (٥٢٥ق)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ق، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين قمّ.

٧. بصائر الدرجات، محمّد بن الحسن الصفّار، (٢٩٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٤، منشورات الأعلمي، تهران.

٨. بصائر الدرجات، محمّد بن الحسن الصفّار، (٢٩٠ق)، تصحيح ميرزا حسن كوچه باغي،

١٤٠٤، منشورات الأعلمي، طهران.

٩. تاريخ الإسلام، الذهبي، (٧٤٨ق)، تحقيق عمر عبدالسلام تدميري، الطبعة الأولى، دار الكتاب العربي، بيروت.

١٠. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (٤٦٣ ق)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.

١١. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

١٢. تحفة الأحوذي، المباركفوري (١٢٨٢ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٠ق، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

١٣. التفسير الأصفى، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ ق)، الطبعة الأولى، مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية.

١٤. تفسير ابن أبي حاتم، ابن أبي حاتم الرازي، (٣٢٧ق)، تحقيق أسعد محمّد الطيّب، المكتبة العصرية.

١٥. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (٧٧٤ق)، تحقيق: يوسف عبدالرحمٰن المرعشلي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

١٦. تفسير البغوي، البغوي، (٥١٠ ق)، تحقيق خالد عبدالرحمٰن العك، دار المعرفة.

١٧. تفسير الثعلبي، الثعلبي، (٤٢٧ ق)، تحقيق أبي محمّد بن عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

١٨. تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي، (٣٨٣ق)، تحقيق محمود مطرجي، دار الفكر.

١٩. التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٦ ق، مؤسّسة الهادي، قمّ.

٢٠. تفسير العيّاشي، محمّد بن مسعود العيّاشي، (٣٢٠ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.

٢١. تفسير العيّاشي، محمّد بن مسعود العيّاشي، (٣٢٠ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.

٢٢. تفسير القرطبي، محمّد بن أحمد القرطبي، (٦٧١ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردوني، دار التراث العربي، بيروت.

٢٣. تفسير القمّي، علي بن إبراهيم القمّي، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: السيّد طيب الموسوي الجزائري، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ق، منشورات مكتبة الهدى، قمّ.

٢٤. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (٥٤٨) الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، مؤسّسة الأعلمي، بيروت، لبنان.

٢٥. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (١١١٢ق)، تصحيح وتعليق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ ش، مؤسّسة إسماعيليان للطباعةالنشر والتوزيع، قمّ.

٢٦. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، تحقيق وتعليق: السيّد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.

٢٧. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ش، منشورات الشريف الرضي، قمّ.

٢٨. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي، (١٣٨٣ق)، المطبعة العلمية، قمّ.

٢٩. جامع السعادات، محمّد مهدي النراقي (١٢٠٩) تحقيق السيّد محمّد كلانتر، دار النعمان للطباعة والنشر، النجف.

٣٠. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (٩١١ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠١ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٣١. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ق)، بإشراف السيّد محمّد باقر الموحد الأبطحي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ق، مؤسّسة الإمام المهدي، قمّ.

٣٢. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة

المدرّسين في الحوزة العلمية، قمّ.

٣٣. الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطي، (٩١١ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

٣٤. الديباج على مسلم، جلال الدين السيوطي، (٩١١ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٦، دار ابن عفّان للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية.

٣٥. ذخائر العقبى، أحمد بن عبد الله الطبري، (٦٩٤ق)، عن نسخة دار الكتب المصرية، انتشارات جهان، طهران.

٣٦. روضة الواعظين، الفتّال النيشابوري، (٥٠٨ق)، تحقيق: محمّد مهدي الخرسان، منشورات الشريف الرضى، قمّ.

٣٧. سنن ابن ماجة، محمّد بن يزيد القزويني(٢٧٣ق) تحقيق محمّد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت.

٣٨. سنن أبي داوود، ابن الأشعث السجستاني، (٢٧٥ق)، تحقيق وتعليق: سعيد محمّد اللحّام، الطبعة الأولى، ١٤١٠ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٣٩. سنن أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دار المأمون.

٤٠. سنن الترمذي، الترمذي، (٢٧٩ق)، تحقيق وتصحيح: عبد الرحمٰن محمّد عثمان، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤١. سنن الدارمي، عبدالله الدارمي، (٢٥٥ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٩، مطبعة الاعتدال، دمشق.

٤٢. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٣. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٤. سنن النسائي، النسائي، (٣٠٣ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٥. شرح أُصول الكافى، مولى محمّد صالح المازندراني، (١٠٨١ق)، تصحيح: السيّد علي عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢١ق، دار إحياء التراث للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

٤٦. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ق)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، مـؤسّسة مطبوعاتي إسماعيليان، قمّ بالأُوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.

٤٧. شواهد التـنزيل، الحاكم الحسكاني، (القرن الخامس)، تحقيق الشيخ المـحمودي، الطـبعة الأولى، ١٤١١، مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي.

٤٨. صحيح ابن حبّان، ابن حبّان، (٣٥٤ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، مؤسّسة الرسالة، بيروت.

٤٩. صحيح البـخاري، البخاري، (٢٥٦ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع بالأُوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة بإستانبول.

٥٠. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصحّحة ومقابلة علي عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة.

٥١. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصحّحة ومقابلة علي عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة.

٥٢. صفات الشيعة، الشيخ الصدوق، (٣٨ق)، انتشارات عابدي، تهران.

٥٣. الطبقات الكبرى، محمّد بن سعد، (٢٣٠ق)، دار صادر، بيروت.

٥٤. الطرائف في معرفة مذهب الطوائف، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، الطـبعة الأولى، ١٣٩٩، مطبعة الخيام، قمّ.

٥٥. الغارات، إبراهيم بن محمّد الثقفي، (٢٨٣ق)، تحقيق: سيّد جلال الحسيني، مطبعة بـهمن بالأُوفسيت.

٥٦. الغدير، الشيخ الأميني، (١٣٩٢ق)، الطبعة الرابعة، ١٣٩٧ق، دار الكتاب العربي، بيروت.

٥٧. الغيبة، الشيخ الطوسي، (٤٦٠)، الطبعة الأولى، ١٤١١ق، مؤسّسة المعارف الإسلامية، قمّ.

٥٨. الغيبة، محمّد بن إبراهيم النعماني، (٣٨٠ق)، تحقيق: فارس حسّون كريم، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق، أنوار الهدي.

٥٩. الفائق في غريب الحديث، جار الله الزمخشري، (٥٣٨ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، دار الكتب

العلمية، بيروت.

٦٠. فتح الباری، ابن حجر، (٨٥٢ق) الطبعة الثانية، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

٦١. الفصول الغروية، الشيخ محمّد حسين الحائري، (١٢٥٠ق)، دار إحياء العلوم الإسلامية، قمّ.

٦٢. الفصول المهمّة فی أُصول الأئـمّة، الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، تحقيق محمّد القائيني، الطـبعة الأولى، ١٤١٨، مؤسّسة إسلامي إمام رضا عليه السلام.

٦٣. فضائل الأشهر الثلاثة، الشيخ الصدوق ٣٨١ تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانية.

٦٤. فضل الكوفة ومساجدها، محمّد بن جعفر المشهدي، (القرن السادس)، تحقيق محمّد سعيد الطريحي، دار المرتضى، بيروت.

٦٥. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عـبدالسـلام، الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، دار الكتب العلمية، بيروت.

٦٦. الكافي، الشيخ الكليني، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، ١٣٦٣ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.

٦٧. الكامل، عبدالله بن عدي، (٣٦٥ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٦٨. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، (٦٣٠ق)، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ق، دار صادر، بيروت.

٦٩. كشف الغمّة، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ق، دار الأضواء، بيروت.

٧٠. كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٤٠٥ق، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قمّ.

٧١. كنز العمّال، المتّقي الهندي، (٩٧٥ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكري حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، ١٤٠٩ق، مؤسّسة الرسالة، بيروت.

٧٢. لسان الميزان، ابن حجر، (٨٥٢ق)، الطبعة الثانية، ١٣٩٠ق، مؤسّسة الأعلمي، بيروت.

٧٣. مجمع الزوائد، الهيثمي، (٨٠٧ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، دار الكتب العلمية، بيروت.

٧٤. المحاسن، أحمد بن محمّد بن خالد البرقي، ٢٧٤، تحقيق: سيّد جلال الحسينى، دار الكتب الإسلاميه، طهران

٧٥. المحتضر، حسن بن سليمان الحلّي، (القرن الثامن)، تحقيق: سيّد علي أشرف الطبعة الأولى، ١٤٢٤، انتشارات المكتبة الحيدرية.

٧٦. مدينة المعاجز، السيّد هاشم البحراني، (١١٠٧ق)، تحقيق عزة الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسّسة المعارف الإسلامية، قمّ.

٧٧. المزار، محمّد بن المشهدي، (٦١٠)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٩ق، نشر القيوم، قمّ.

٧٨. المستدرك، الحاكم النيسابوري، (٤٠٥ق)، إشراف: يوسف عبد الرحمٰن المرعشلي، طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة.

٧٩. مستدرك الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، مؤسّسة آل البيت، قمّ.

٨٠. مسند ابن المبارك، عبد الله بن المبارك، (١٨١ق)، تحقيق: مصطفى عثمان محمّد، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.

٨١. مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دارالمأمون للتراث.

٨٢. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (٢٤١ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.

٨٣. مسند الشاميين، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، تحقيق حمدي عبد الحميد السلفي، الطبعة الثانية، ١٤١٧ق، مؤسّسة الرسالة بيروت.

٨٤. مسند زيد بن علي، زيد بن علي بن الحسين عليه السلام، (١٢٢ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت.

٨٥. المصنّف، عبد الرزّاق الصنعاني، (٢١١ق)، بتحقيق نصوصه وتخريج أحاديثه والتعليق عليه الشيخ حبيب الرحمٰن الأعظمي.

٨٦. معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، مؤسّسة

النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قمّ.

٨٧. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.

٨٨. مقتضب الأثر، أحمد بن عيّاش الجوهري، (٤٠١ق)، مكتبة الطباطبائي، قمّ.

٨٩. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، (٥٨٨ق)، الطبعة الأولى، ١٣٧٦، المكتبة الحيدرية، النجف.

٩٠. ميزان الاعتدال، الذهبي (٧٤٨ق)، تحقيق: علي محمّد البجاوي، الطبعة الأولى، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

٩١. نوادر المعجزات، محمّد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، ١٤١٠، مؤسّسة الإمام المهدي.

٩٢. نور البراهين، السيّد نعمة الله الجزائري، (١١١٢ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٧، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قمّ.

٩٣. نيل الأوطار، الشوكاني، (١٢٥٥ق)، الطبعة الأولى، ١٩٧٣ م، دار الجيل، بيروت.

٩٤. وسائل الشيعة، الشيخ الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، قمّ.

٩٥. اليقين، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٢، مؤسّسة دار الكتاب.

بیوگرافی مؤلف

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت‌های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی – حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

فهرست کتب نویسنده

کتب چاپ شده تا بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی.(خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام‌زمان﵇)
۳. قصهٔ معراج.(سفر آسمانی پیامبرﷺ)
۴. در آغوش خدا.(زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم‌بن‌عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسهٔ کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسهٔ کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسهٔ کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسهٔ کربلا)
۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسهٔ کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسهٔ کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسهٔ کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام‌حسن﵇)
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسهٔ کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه﵄)
۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکر گزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام‌زمان)
۲۷. لذّت دیدار ماه. (زیارت امام‌رضا)
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه)
۲۹. آخرین عروس. (نرجس، ولادت امام‌زمان)
۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی)
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اوّل. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام‌علی)
۳۷. گمگشته دل. (امام‌زمان)
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)
۴۲. نردبان آبی. (امام‌شناسی، زیارت جامعه)
۴۳. معجزهٔ دست دادن. (روابط اجتماعی)
۴۴. سلام بر خورشید. (امام‌حسین)
۴۵. راهی به دریا. (امام‌زمان، زیارت آل‌یس)

۴۶. روشنی مهتاب.(شهادت حضرت زهراؑ)
۴۷. صبح ساحل. (امام‌صادقؑ)
۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام‌علیؑ)
۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمهؑ)
۵۰. تشنه‌تر از آب (حضرت عبّاسؑ)
۵۱-۶۴. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

*** کتب عربی**

۶۵. تحقیق «فهرست سعد» ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیري» ۶۷. تحقیق «فهرست حمید». ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطّة». ۶۹. تحقیق «فهرست ابن الولید». ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه». ۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق». ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون». ۷۳. صرخة النور. ۷۴. إلیٰ الرفیق الأعلی. ۷۵. تحقیق آداب أمیرالمؤمنینؑ. ۷۶. الصحیح فی فضل الزیارة الرضویة. ۷۷. الصحیح فی البکاء الحسیني. ۷۸. الصحیح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحیح فی کشف بیت فاطمهؑ.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:
تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹
جهت کسب اطلاع به سایت
Nabnak.ir
مراجعه کنید.